



فريب توده‌ها

با شعار برابری و آزادی

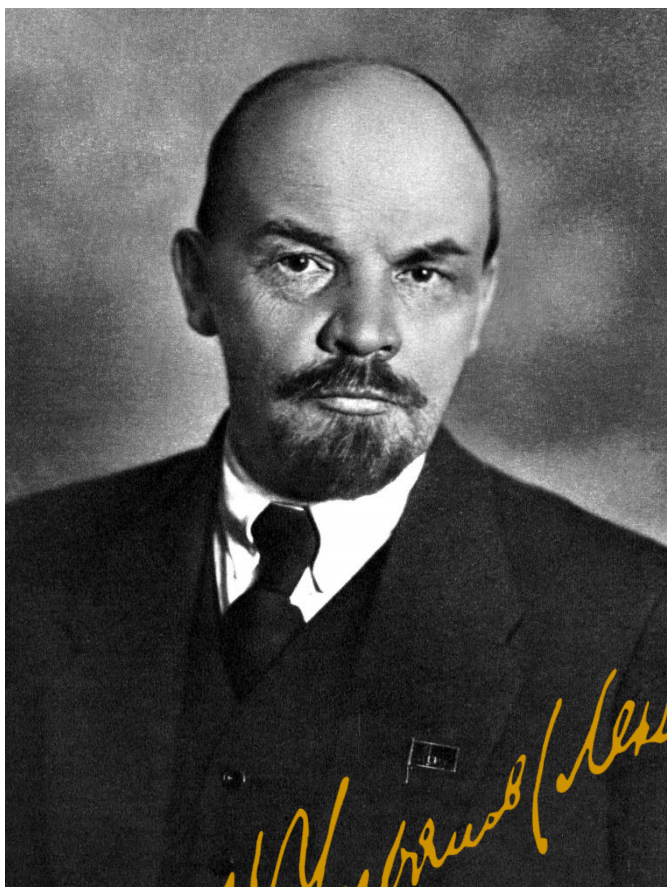


ولادیمیر ایلیچ لنین

ترجمه الشيوعية و زنجیره



در گنځ مزار زنجره می خوانند...



В.И. Ленин (Ленин)

یادداشت ویراستار: و. ا. لنین، این کتاب را ۲۳ ژوئن ۱۹۱۹ به رشته تحریر درآورد. نسخه انگلیسی، به سال ۱۹۳۴ در لندن به چاپ رسید. حالا این کتاب، ۹۱ سال پس از انتشار آن در لندن و ۱۰۵ سال پس از نخستین انتشارش در روسیه، برای نخستین بار به طور کامل به فارسی ترجمه شده است. لازم به ذکر است که پیشگفتار این کتاب را جواد راستی‌پور پیش از این ترجمه کرده بود. ترجمه این کتاب تقدیم به هر آن کسی که در مسیر آزادی گام برمی‌دارد.

م. ر.

تابستان ۱۴۰۳

پیشگفتار

مسئله‌ای که من در سخنرانی ۱۹ مه در کنگره «تعلیم مضاعف» به آن پرداختم، یعنی مسئله برابری به‌طور عام و برابری کارگران و دهقانان به‌طور خاص، بی‌شک یکی از حادث‌ترین و دردناک‌ترین مسائل دوران ماست که ریشه‌دارترین تعصبات خرده‌بورژواها، خرده‌مالکان، صاحبان خرد کالا، تمام تنگ نظران و نُه‌دهم روشنفکران (از جمله منشویک‌ها و اس‌آرها) را در بر می‌گیرد.

نفی برابری کارگر با دهقان! عجب چیز خوفناکی! البته همه حامیان سرمایه‌داران، همه دنباله‌روان آن‌ها و در وهله اول منشویک‌ها و اس‌آرها، سعی می‌کنند از این موضوع استفاده کنند تا دهقان را علیه کارگران، علیه کمونیست‌ها «تحریک» کنند و «برانگیزند». چنین تلاش‌هایی اجتناب‌ناپذیر است؛ اما از آن جایی که بر دروغ بنا شده‌اند، شکست فصاحت‌بار آن‌ها قطعی است.

دهقانان، افرادی زیرک، کاسب‌کار و پراگماتیک هستند. مسائل باید برای آن‌ها به‌نحو عملی و با مثال‌های ساده از زندگی روزمره توضیح داده شود. آیا دهقانی که غلات مازاد دارد، ذی‌حق است که این مازاد را پنهان کند؛ در حالی که بدون در نظر گرفتن کارگران گرسنه، به‌دنبال سوداگری و افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها باشد؟ یا آن‌که که دولت پرولتری، باید تمام غلات مازاد را، نه بر اساس قیمت‌های نجومی غارتگرانه، بلکه به قیمتی ثابت که توسط دولت تعیین شده‌است، ضبط کند؟

کُنه مطلب دقیقاً همین است: انواع فریبکاری‌هایی که منشویک‌ها و اس‌آرها در خدمت به سرمایه، برای بازگرداندن قدرت برتر به سرمایه‌داران انجام می‌دهند؛ به عبارتی سعی می‌کنند با انواع عبارت‌پردازی‌ها در مورد «برابری» و «وحدت دموکراسی کار» اصل مطلب را لاپوشانی کنند.

دهقان باید [میان این دو] انتخاب کند:

تجارت آزاد غلات - یعنی سفته‌بازی در غلات، آزادی ثروتمندان برای کسب سود، آزادی فقرا در تباهی و گرسنگی، برای بازگشت قدرت برتر زمینداران و سرمایه‌داران، برای گسستن اتحاد دهقانان و کارگران؛ یا تحویل مازاد غلات به دولت به قیمتی ثابت، یعنی برای قدرت کارگران متحد، که به معنی اتحادی بین کارگران و دهقانان جهت نابودی کامل بورژوازی و از میان‌بردن هرگونه امکان بازگشت آن‌ها به قدرت است. انتخاب پیش رو چنین است.

دهقانان ثروتمند، کولاک‌ها، راه نخست را انتخاب می‌کنند. آن‌ها مایلند شانس خود را در اتحاد با سرمایه‌داران و مالکان علیه کارگران، علیه فقرای روستا امتحان کنند؛ اما در روسیه چنین دهقان‌هایی در اقلیت هستند. زیرا اکثر دهقانان برای اتحاد با کارگران علیه احیای قدرت سرمایه‌داران، علیه «آزادی فقرا برای گرسنگی کشیدن»، علیه پنهان‌کاری فریبکارانه این «آزادی» نفرین‌شده سرمایه‌داری (آزادیِ گرسنه‌میری) در پشت کلمات پر طمطراق «برابری» مآب، یعنی برابری گرسنگان با افراد شکم‌باره‌ای که مازاد غلات را به چنگ دارند. وظیفه ما مبارزه با فریب حيله‌گرانه سرمایه‌دارانه‌ای است که منشویک‌ها و اس‌آرها با کلمات گزاف و پوچ درباره «آزادی» و «برابری» در هم می‌تنند.

ای دهقانان! نقاب از چهره این گرگ‌های در جامه میش برچینید! اینان که نغمه‌های دل‌انگیزی درباره آزادی، برابری و وحدت دموکراسی کارگری می‌سرایند، در عمل با

استفاده از آن‌ها، از چنین چیزهایی دفاع می‌کنند: «آزادی» زمین‌داران برای سرکوب دهقانان، «برابری» سرمایه‌دار ثروتمند با کارگران و دهقانان نیمه‌گرسنه و «برابری» فرد سیری که مازاد غله خود را از کارگرانی که از گرسنگی و بیکاری به دلیل ویرانی کشور در نتیجه جنگ در عذاب هستند، پنهان می‌کند. چنین گرگ‌هایی در لباس میش، بدترین دشمنان زحمتکشان هستند؛ حتی اگر خود را منشویک، اس‌آر یا غیر حزبی بنامند، در عمل یار و یاور سرمایه‌داران هستند.

«کارگران و دهقانان به‌مثابه توده زحمتکش برابرند؛ ولی شکمباره‌ای که سوداگری غله می‌کند، با کارگر گرسنه برابر نیست.» «ما در جهت حفاظت از منافع پرولتاریا مبارزه می‌کنیم، ما غله را از محتکران و نه از توده زحمتکش ضبط می‌کنیم.» «ما به دنبال تفاهم با دهقانان میانه‌حال، دهقانان زحمتکش هستیم.» - این چیزی است که من در سخنرانیم گفتم، این لُب کلام است، این امر مسلمی است که با عبارات آب و تاب دار درباره «برابری» مغشوش می‌شد. علاوه بر آن، اکثریت بزرگ دهقانان می‌دانند که این حقیقت دارد که دولت کارگران با محتکران و ثروتمندان مبارزه می‌کند؛ در حین این‌که به مردم زحمتکش و فقرا مدد می‌رساند، در حالی که هم دولت ملاکین (تحت سلطنت تزار) و دولت سرمایه‌داران (تحت آزادترین و دموکراتیک‌ترین جمهوری) همیشه و در هر کجا، در تمام کشورها، به ثروتمندان کمک کرده‌اند تا از مردم زحمتکش دزدی کنند و به محتکران و ثروتمندان کمک کرده‌اند تا به هزینه فقرایی که فقیرتر می‌شوند ثروتمندتر شوند.

این حقیقتی است که هر دهقانی می‌داند و از این رو، هر چه آگاهی‌شان افزایش یابد، اکثریت دهقانان زودتر و قاطعانه‌تر انتخاب خود را به نفع اتحاد با کارگران، توافق با دولت کارگری، علیه دولت ملاک یا سرمایه‌دار به نفع قدرت شورایی علیه «مجلس مؤسسان»

یا «جمهوری دموکراتیک»، به نفع توافق با کمونیست‌های بلشویک، علیه هر حمایتی از سرمایه‌داران، منشویک‌ها و آس‌آرها انجام می‌دهند!

ما به آقایان «تحصیل‌کرده»، دموکرات‌ها، سوسیالیست‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها، سوسیالیست-رولوسیونرها و غیره می‌گوییم: همه شما به «مبارزه طبقاتی» خدمت کلامی می‌کنید، ولی در حقیقت و به‌ویژه هنگامی که این مبارزه شدت می‌گیرد چشمانتان را بر آن می‌بندید. این کار یعنی همسو شدن با سرمایه، با بورژوازی، علیه توده‌های زحمتکش.

کسی که مبارزه طبقاتی را می‌پذیرد، باید همچنین بپذیرد که در یک جمهوری بورژوایی، «آزادی» و «برابری» بیان برابری و آزادی صاحبان کالا، برابری و آزادی سرمایه هستند. مارکس در تمام نوشته‌هایش و بخصوص در کتاب سرمایه‌اش (که همه شما در گفتار آن را می‌پذیرید) این را هزاران بار روشن ساخت؛ او مفهوم انتزاعی «آزادی و برابری» و کسانی که آن را به ابتذال می‌کشاندند، بن‌تام‌ها را که چشم‌هایشان را بر روی حقایق می‌بستند، مسخره می‌کرد. مارکس ریشه‌های مادی این انتزاعیات را آشکار ساخت.

تحت نظام بورژوایی (یعنی، تا زمانی که مالکیت خصوصی بر زمین و وسایل تولید دوام می‌آورد) و تحت دموکراسی بورژوایی، «آزادی و برابری» صرفاً تشریفاتی هستند و در عمل بر بردگی مزدی برای کارگران (که رسماً آزاد و برابر هستند) و حاکمیت مطلق سرمایه، بر ستم‌دیدن کار از سرمایه، دلالت دارد. ای آقایان تحصیل‌کرده! این الفبای سوسیالیسم است و شما آن را فراموش کرده‌اید!

از این الفبا چنین بر می‌آید که در جریان انقلاب پرولتاری، هنگامی که مبارزه طبقاتی تا مرز جنگ داخلی شدت گرفته است، فقط احمق‌ها و خائنین می‌توانند به لفاظی در باب «آزادی»، «برابری» و «اتحاد دموکراسی کارگری» بپردازند. در واقع همه چیز بستگی به

نتیجه مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی دارد و اقشار بینابینی و متوسط (از جمله کل خرده‌بورژوازی و از این رو کل دهقانان) به نحو اجتناب‌ناپذیر بین دو اردوگاه در نوسانند. مسئله پیوستن این اقشار میانی به یکی از نیروهای اصلی ست، یا به پرولتاریا یا بورژوازی. هیچ راه سومی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ کسی که این را از مطالعه سرمایه مارکس نفهمیده باشد هیچ چیزی از مارکس و سوسیالیسم نفهمیده؛ او در حقیقت تنگ‌نظر مبتذلی ست که کورکورانه پشت سر بورژوازی روان است. از سوی دیگر، کسی که همه این‌ها را فهمیده، به خودش اجازه نخواهد داد که با عباراتی پوچ درباره «آزادی» و «برابری» فریفته شود، بلکه درباره موضوعات عملی می‌اندیشد و صحبت می‌کند؛ یعنی درباره شرایط مشخص برای ایجاد روابط حسنه بین دهقانان و کارگران، اتحاد آن‌ها علیه سرمایه‌داران و اتفاق بین آن‌ها علیه استثمارگران، ثروتمندان و محتکران.

دیکتاتوری پرولتاریا، پایان مبارزه طبقاتی نیست؛ بلکه ادامه آن در اشکالی جدید است. دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقاتی به راه افتاده توسط پرولتاریایی ست که پیروز شده و قدرت سیاسی را علیه بورژوازی‌ای به دست گرفته که شکست خورده اما نابود نشده و دست از مقاومت برنداشته، بلکه مقاومتش را شدت بخشیده است. دیکتاتوری پرولتاریا شکل خاصی از اتحاد طبقاتی بین پرولتاریا، پیشروی مردم زحمتکش و اقشار متعدد غیر پرولتری توده‌های زحمتکش (خرده‌بورژوازی، مالکان کوچک، دهقانان، روشنفکران و غیره)، یا اکثریت این اقشار، اتحادی علیه سرمایه، اتحادی با هدف برانداختن کامل سرمایه، در هم خرد کردن کامل مقاومت بورژوازی و همچنین تلاش‌هایی از جانبش برای به حاکمیت بازگشتن، اتحادی برای استقرار نهایی و تحکیم سوسیالیسم است. نوع خاصی از اتحاد است که در شرایطی خاص شکل می‌گیرد؛ یعنی، در جریان جنگ ویرانگر داخلی؛ اتحادی ست بین حامیان ثابت قدم سوسیالیسم و متحدین در نوسان و

گاه «بی‌طرف» (که در این صورت اتحاد به‌جای توافقی برای مبارزه، توافقی برای بی‌طرفی می‌شد)؛ اتحادی بین طبقات به‌لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و معنوی متفاوت. تنها پهلوانان فاسد بین‌الملل پوسیده یا زرد پرن، افرادی نظیر کائوتسکی، مارتف و شرکا می‌توانند از بررسی اشکال، شرایط و وظایف این اتحاد، با توسل جستن به قافیه‌بافی‌های مبتذل دربارهٔ «آزادی»، «برابری» و «اتحاد دمکراسی کارگری»، یعنی، با چنگ انداختن بر خرده‌ریزه‌هایی از بار و بنهٔ ایدئولوژیک دوران اقتصاد کالایی، طفره‌روند.

و. ا. لنین؛ ۲۳ ژوئن، ۱۹۱۹

سخنرانی ۱۹ می، در رابطه با فریب مردم با شعارهای آزادی و برابری

رفقا به من اجازه دهید به جای گزارش، امروز به برخی از مسائل سیاسی حیاتی‌تر که منتظر پاسخ به آن بودید -مسائلی که نه تنها به لحاظ نظری بلکه از جنبه عملی در پیش روی ما قرار دارد و مشخصه تمامیت مرحله‌ای از انقلاب شوروی بوده و عامل اکثر اختلافات، حملات و سوء تفاهم‌هایی است که اغلب از سوی افرادی که خود را سوسیالیست و دموکرات و... می‌دانند و با تمایلی خاص و به صورت گسترده‌ای ما را به نقض دموکراسی متهم می‌کنند- پاسخ دهم. به نظر من این مسائل سیاسی عمومی، اغلب و دانم‌ا در تمام تبلیغ و ترویج‌های امروزی، در تمام ادبیات ضدبلاشویکی، به چشم می‌خورد. یعنی البته اگر این ادبیات ذره‌ای بهتر از سطح دروغ‌های پیش پا افتاده، تهمت‌ها و سوء استفاده‌هایی باشد که در تمام ارگان‌های بورژوازی به چشم می‌خورد. اگر ادبیاتی را که حتی اندکی بهتر باشد در نظر بگیریم، آن‌گاه فکر می‌کنم که مسائل اساسی‌ای همچون رابطه دموکراسی با دیکتاتوری، وظایف طبقه کارگر در یک مرحله انقلابی، وظایف انتقال به سوسیالیسم به طور عام، روابط طبقه کارگر و دهقانان، به نظر من این سؤالات حیاتی‌ترین مبنای همه بحث‌های سیاسی حاضر است و برای توضیح آن‌ها، اگرچه ممکن است به نظر برسد که از سؤالات داغ روز دور می‌شوید، اما به نظر من توضیح دادن آن‌ها باید وظیفه اساسی ما را شکل دهد. البته که چنین گزارش کوتاهی

نمی‌تواند تمامی این پرسش‌ها را در بر گیرد. من برخی از آن‌ها را انتخاب کرده‌ام و علاقه دارم به برخی از این سوالات پاسخ دهم.

۱

اولین پرسشی که مورد توجه من قرار گرفت، مسئله دشواری‌های هر انقلاب، یعنی گذار به یک نظام جدید است. اگر حملاتی را که علیه بلشویک‌ها و توسط افرادی که خود را سوسیالیست و دموکرات می‌دانند بررسی کنید - برای نمونه، گروه‌های ادبی «همواره به پیش» و همچنین «آرمان خلق» را مثال می‌زنم، روزنامه‌هایی که اکثراً نمایندگانشان در حملات خود که علی‌الظاهر بی طرفانه بودند - بیش از هر چیز به نقد تئوریک می‌پرداختند و دولت ما کاملاً منصفانه و به نفع انقلاب، آن‌ها را ضد انقلابی تشخیص داد و روزنامه‌هایشان توقیف شدند. اگر این حملات را که از سوی این اردوگاه به بلشویسم وارد می‌شد بررسی کنید، می‌بینید که در میان اتهاماتی که این‌جا و آن‌جا مطرح می‌شد، مواردی از این دست وجود دارد: «بلشویک‌ها به شما زحمتکشان وعده نان، صلح و آزادی دادند؛ اما نه نان داده‌اند، نه صلح و نه آزادی؛ [بلکه] فریبتان داده‌اند، چرا که از دموکراسی دست کشیده‌اند.»

در مورد دست‌کشیدن از دموکراسی بعداً به‌طور اخص صحبت خواهم کرد. اکنون سوی دیگر این اتهامات را بررسی می‌کنم: «بلشویک‌ها که وعده نان، صلح و آزادی داده بودند، لجبازانه این جنگ‌خشن و خونین، جنگ همه‌جانبه امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران، از سوی همه کشورهای آنتانت، یعنی همه متهم‌ترین و پیشرفته‌ترین

کشورها در برابر روسیه از پا افتاده و عقب مانده و رنج کشیده را ادامه داده اند.» تأکید می کنم که این اتهامات را، در هر یک از روزنامه های نام برده خواهید دید، در هر گفتگو با یک روشنفکر بورژوا که البته خود را بورژوا نمی داند، خواهید شنید. و در این جا من از شما دعوت می کنم که اتهاماتی از این دست را بررسی کنید.

بله، بلشویک ها انقلابی را علیه بورژوازی، سرنگونی خشونت آمیز دولت بورژوایی، گسستن از تمام عادات کهنه، وعده ها و میراث دموکراسی بورژوایی را به انجام رساندند؛ آن ها با از جان گذشتگی، سهمگین ترین نبرد را برای سرکوب طبقات مالک انجام دادند. آن ها برای بیرون کشیدن روسیه و سپس کل بشریت از کشتار امپریالیستی و پایان دادن به همه جنگ ها دست به این کار زدند. بله، بلشویک ها برای این کار دست به انقلاب زدند و البته هرگز به خود اجازه ندادند که از این وظیفه اصلی خود چشم پوشی کنند و بی تردید تلاش ها برای رهایی از این کشتار امپریالیستی و درهم شکستن حکومت بورژوازی، هجوم همه دول متمدن به روسیه را به همراه داشته است. زیرا مداخله، بخشی از برنامه سیاسی فرانسه، انگلیس و آمریکا است. هر چقدر هم که لوید جورج، ویلسون و کلمانسو اعلام کنند که از مداخله چشم پوشی می کنند، همه ما می دانیم که دروغی بیش نیست. ما می دانیم که کشتی های جنگی متفقین که مجبور به ترک اودسا و سواستاپول شده بودند، اکنون تمام سواحل دریای سیاه را محاصره کرده اند و حتی اطراف کرچ، یعنی بخشی از شبه جزیره کریمه را که نیروی داوطلبان در آن پیاده شده اند، بمباران می کنند. آن ها می گویند: «ما نمی توانیم این «منطقه» را به شما واگذار کنیم. اگر نیروهای داوطلب نتوانند با شما کنار بیایند، ما این بخش از شبه جزیره کریمه را ترک نخواهیم کرد، زیرا در این صورت شما بر دریای آزوف مسلط خواهید شد و ارتباط ما را با دنیکن قطع کرده و ما را از تأمین دوستان خود باز می دارید.» در غیر این صورت تعرض علیه پتروگرا د توسعه

خواهد یافت. دیروز یکی از ناوشکن‌های ما با چهار ناوشکن دشمن درگیر شد. کاملاً مشخص است که این [کار، در حکم] مداخله است؛ آیا این ناوگان بریتانیا نیست که در این حمله شرکت می‌کند؟ آیا چنین تعرضی در آرخانگل و در سیبری در حال وقوع نیست؟ این یک واقعیت است که تمام جهان متمدن اکنون علیه روسیه رژه می‌روند.

آیا مایی که زحمتکشان را به انقلاب فرا خوانده و به آن‌ها وعده صلح داده‌ایم اما در مقابل با لشکرکشی از سوی کل جهان متمدن علیه روسیه ضعیف، فرسوده، عقب‌مانده، ورشکسته روبه‌رو شدیم، با خود دچار تناقض شده‌ایم؟ یا آن‌هایی که در ارتباط با مفاهیم ابتدایی دموکراسی و سوسیالیسم دچار تضاد و تناقض شده‌اند و جسارت این را دارند که چنین سرزندی را علیه ما مطرح کنند؟ مسأله این است. برای این‌که این سؤال را در کلیت تئوریک آن مطرح کرده باشم، مقایسه‌ای انجام می‌دهم.

ما از یک طبقه انقلابی، از یک سیاست انقلابی توده‌ای صحبت می‌کنیم. من به شما پیشنهاد می‌کنم که یک فرد انقلابی را در نظر بگیرید. بیایید مثلاً چرنیشفسکی و فعالیت او را قضاوت کنیم. یک فرد کاملاً احمق و ساده لوح، چگونه او را قضاوت می‌کند؟ او بدون شک می‌گفت: «خب، تحویل بگیرید، عرض نکرده بودم؟ این جوانک زندگی‌اش را تباه کرده است، او در سیبری به محمضه افتاده (اشاره به تبعید چرنیشفسکی)، و هیچ دستاوردی در زندگی‌اش نداشته است.»

این یک نمونه است. اگر بخواهیم چنین قضاوتی را از شخصی ناشناس بشنویم، می‌گوییم: «در بهترین حالت، چنین قضاوتی از سوی فردی کاملاً ابله، ساده لوح و خرفت است و شاید تا حدی منکوب شده است که نمی‌تواند اهمیت کار یک فرد انقلابی را در ارتباط با زنجیره کلی رویدادهای انقلابی درک کند. در غیر این صورت این قضاوت از طرف یک رذل و حامی ارتجاع است که آگاهانه می‌خواهد زحمتکشان را از انقلاب

بترسانند.» من چرنیشفسکی را مثال زدم، زیرا افرادی که خود را سوسیالیست می خوانند و به هر گرایشی هم تعلق داشته باشند، در قضاوت این انقلابی منفرد، هیچ اختلاف اساسی میان آنان وجود ندارد. همه متفق القول هستند که اگر یک فرد انقلابی را از منظر آن فداکاری های ظاهراً بیهوده و اغلب بی ثمری که متحمل شده است قضاوت کنیم و موقتاً محتوای فعالیت او و ارتباط فعالیتش را با پیشینیا نش یا انقلابیونی که از او پیروی کردند نادیده بگیریم، اگر فعالیت او را این گونه قضاوت کنیم، یا دچار عقب ماندگی و جهل ناامیدکننده ای هستیم یا این که به دفاع موزیانه و سالوسانه از منافع ارتجاع، ظلم، استثمار و یوغ طبقاتی می پردازیم. در این مورد نمی توان اختلاف نظری داشت. اکنون از شما می خواهم که از بررسی یک انقلابی منفرد به تفحص در انقلاب یک ملت، در سطح کل کشور بپردازید. اکنون مطمئناً هیچ یک از بلشویک ها منکر این نبوده اند که انقلاب در شکل نهایی خود تنها زمانی می تواند پیروز شود که همه یا حداقل برخی از مهم ترین کشورهای پیشرفته را در بر گیرد. همیشه این را گفته ایم. یقیناً ما اعلام نکردیم که صرفاً با زمین گذاشتن اسلحه می شد از جنگ امپریالیستی خارج شد! من عمداً همان تعبیری را به کار می برم که ما در دوره کرنسکی - هم شخص من و هم تمام رفقایمان - مدام در قطعنامه ها، سخنرانی ها و روزنامه ها از آن استفاده می کردیم. گفتیم: «پایان دادن به جنگ با گذاشتن اسلحه بر زمین غیر ممکن است. اگر تولستوی مسلک هایی هستند که این گونه فکر می کنند، پس باید بر حال این افراد کمی خل وضع، ترحم داشته باشیم؛ یقیناً نمی شد با آن ها کاری را از پیش برد. ما گفتیم که خروج از جنگ امپریالیستی ممکن است به معنای جنگ انقلابی باشد». این موضوع را سال ۱۹۱۵ و پس از آن در زمان کرنسکی نیز متذکر شدیم و البته جنگ انقلابی نیز جنگ است، مبارزه ای است سخت، خونین و دردناک و وقتی انقلاب در مقیاس جهانی مطرح می شد، ناگزیر واکنشی را در همان

مقیاس جهانی بر می‌انگیزد و بنابراین، وقتی امروز در موقعیتی قرار داریم که همه کشورهای متمدن جهان در جنگ با روسیه هستند، تعجب‌آور نخواهد بود که عقب‌مانده‌ترین دهقانان ما را متهم به نقض تعهدات کنند. ما پاسخ می‌دهیم، نمی‌توان به آن‌ها خرده گرفت. عقب‌ماندگی کامل، جهل شدید آنان ما را از سرزنش آن‌ها باز می‌دارد. در واقع چگونه می‌توان از یک دهقان کاملاً ساده لوح انتظار داشت که بفهمد جنگ داریم تا جنگ، یعنی جنگ‌های عادلانه و جنگ‌های ناعادلانه، جنگ‌های مرفعی و جنگ‌های ارتجاعی، جنگ طبقات مرفعی و جنگ طبقات ارتجاعی، جنگ‌هایی که در خدمت ایجاد ستم طبقاتی استوارتری بوده و جنگ‌هایی که در خدمت سرنگونی آن هستند؟ برای این کار باید با مبارزه طبقاتی، با مبانی سوسیالیسم، حتی با اندکی از تاریخ انقلاب‌ها آشنا باشید. ما نمی‌توانیم این‌ها را از یک دهقان ساده لوح مطالبه کنیم.

اما چنانچه فردی که خود را دموکرات یا سوسیالیست یا همه‌جور عناوین واهی چون منشویک، سوسیال دموکرات، اس‌آر، سوسیالیست حقیقی، حامی انترناسیونال برن می‌خواند و پشت تریبون رفته تا در انظار عمومی سخنرانی کند؛ اگر چنین موجودی به ما تهمت بزند: «تو وعده صلح دادی ولی جنگ به راه انداختی!» ما چه جوابی می‌توانیم به او بدهیم؟ آیا می‌توان فرض کرد که او به چنان مرحله‌ای از عقب‌ماندگی رسیده است که مانند دهقان جاهل نتواند خصلت جنگ را تشخیص دهد؟ آیا می‌توانیم فرض کنیم که او تفاوت بین یک جنگ امپریالیستی را که جنگی غارتگرانه بود و حال کاملاً افشا شده است را درک نمی‌کند - اکنون، پس از صلح ورسای، تنها کسانی که کاملاً شعور خواندن و فکر کردن ندارند یا کاملاً نابینا هستند قادر به دیدن نیستند که این یک جنگ غارتگرانه دو سویه بود - آیا می‌توانیم فرض کنیم که حتی یک فرد باسواد وجود دارد که تفاوت بین آن جنگ را، یعنی جنگ چپاول گرانه و جنگ ما را که مقیاس جهانی به خود

گرفته است، زیرا بورژوازی جهانی فهمیده است که مبارزه‌ای قاطع علیه‌اش در حال انجام است، را درک نکند؟ ما البته فرض را بر ندانستن آن‌ها نمی‌گیریم. از این رو می‌گوییم: هرکسی که به دموکرات یا سوسیالیست بودن تظاهر می‌کند، هر طیفی که باشد و به هر نحوی، مستقیم یا غیرمستقیم به اقترایی از این دست در میان توده‌ها علیه بلشویک‌ها دامن بزند که گویا «آن‌ها جنگ داخلی را، این جنگ سخت و هولناک را کش می‌دهند، در حالی که وعده صلح داده بودند»، صرفاً حامی بورژوازی است و ما به او پاسخ خواهیم داد همان‌طور که ما بر ضد کولچاک بوده‌ایم، متقابلاً علیه او نیز هستیم!

آقایانِ روزنامه «آرمان خلق» شگفت زده شده‌اند: «اما ما که با کلچاک مخالفیم. چه بی‌عدالتی نفرت انگیزی! بلشویک‌ها به ما جفا می‌کنند». آقایان من بسیار متأسفم که فراست کافی ندارید و نمی‌خواهید این الفبای ساده سیاسی را که می‌توان از آن نتایج قطعی گرفت صاف و پوست کنده درک کنید. شما اعلام می‌کنید که مخالف کلچاک هستید. من روزنامه‌های «همواره به پیش» و «آرمان خلق» را انتخاب می‌کنم. تمام استدلال‌های تنگ نظران، انبوه خلق‌و‌خوی از این دست که در میان روشنفکران وجود دارد و میان آنان غالب است را در نظر می‌گیرم. می‌گویم: «هر یک از شما که چنین اتهاماتی را مطرح کرده و به آن در میان مردم دامن می‌زنید، یک کلچاکی است؛ زیرا این تفاوت ابتدایی و بنیادی را که برای هر فرد آگاهی آشکار است، یعنی تفاوت بین یک جنگ امپریالیستی که ما آن را در هم شکستیم، با جنگ داخلی که ما بر سر خود آورده‌ایم درک نمی‌کند.» ما هرگز از مردم پنهان نکرده‌ایم که چنین ریسکی می‌کنیم. ما تمام

نیروهای خود را برای شکست دادن بورژوازی در این جنگ داخلی وریشه کن کردن ستم طبقاتی به کار می بریم.

انقلابی که در مقابل مبارزات طولانی و پرهزینه و گاه مملو از جان نثاری ها تضمین شده باشد، هرگز وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد. کسی که نمی تواند فداکاری هایی را که در جریان مبارزه انقلابی برای پیروزی آن علیه تمام مالکان، یعنی طبقات ضدانقلابی که علیه انقلاب می جنگند، تشخیص دهد، کسی که توان تمیز این فداکاری ها از جان نثاری ها در جنگ های غارتگرانه و استثمارگرانه که نمایانگر افراطی ترین عقب ماندگی ها است را ندارد؛ در مورد او باید بگوییم: «ما باید نخست او را وادار کنیم تا الفبای «سیاسی» را مطالعه کند و قبل از آموزش اضافی، باید به او آموزش ابتدایی بدهیم، وگرنه به هر نامی که خود را بخواند و زیر هر اسمی خود را پنهان کند، چنین فردی نماینده شریترین رذالت کُلچاکی^۱ است»؛ اما چنین اتهاماتی علیه بلشویک ها «باب میل ترین» اتهامات هستند. این اتهامات حقیقتاً با «افکار» توده های وسیع زحمتکشانشان عجین شده است؛ زیرا درک این موضوع برای دهقان نادان سخت است. دهقان، به هر ترتیب از جنگ رنج می برد و مهم نیست جنگ چه خصلتی داشته باشد. اگر چنین اظهاراتی را میان دهقانان ساده لوح بشنوم تعجب نمی کنم و ابداً متحیر نخواهم شد. می گویند: «ما برای تزار جنگیدیم، برای منشویک ها جنگیدیم و اکنون دوباره برای بلشویک ها می جنگیم.» در واقع جنگ جنگ است، فداکاری های پرهزینه بی پایانی را به همراه دارد. «تزار می گفت جنگ برای آزادی و رهایی از ظلم است، منشویک ها می گفتند جنگ برای آزادی و رهایی از ظلم است، حال بلشویک ها نیز همین

^۱ الکساندر واسیلویچ کولچاک، یکی از رهبران اصلی ارتش سفید.

را می‌گویند. همه همین را می‌گویند؛ [حال] چگونه بدانیم اوضاع از چه قرار است؟» در واقع، دهقان عقب‌مانده چگونه می‌تواند حقیقت را دریابد؟ ما نیاز داریم تا به چنین شخصی دستور زبان ابتدایی سیاست را آموزش دهیم؛ اما کسی که واژه‌های «انقلاب»، «دموکراسی» و «سوسیالیسم» را ردیف و تظاهر به درک آن‌ها می‌کند، در مورد او چه می‌توانیم بگوییم؟ او نمی‌تواند در درک چنین مفاهیمی مانند دهقانان با دشواری مواجه شود، مگر آن‌که شیادی سیاسی باشد؛ زیرا درک تفاوت بین جنگ دو گروه دزد و جنگی که طبقه ستم‌دیده در شورش علیه هر نوع دزدی به راه می‌اندازد - بدیهی است. تفاوت ژرف و بنیادی بحث در توجیه جنگ این یا آن حزب، این یا آن طبقه، این یا آن دولت نیست؛ بلکه بحث بر سر محتوای این جنگ است، محتوای طبقاتی آن، این‌که چه طبقه‌ای جنگ را به راه می‌اندازد و چه سیاستی در آن جنگ تجلی یافته است.

۲

در برآورد این دوران سخت و دشواری که اکنون در آن به سر می‌بریم و ناگزیر با انقلاب پیوند خورده است، به پرسش سیاسی دیگری می‌پردازم که در این جا و آن جا، بر سر مسئله بلوک، اتحاد و توافق با امپریالیست‌ها، بخشی از همه منازعات و اختلافات و عامل تمامی این سوء تفاهم‌ها است. بدون شک در روزنامه‌ها با نام انقلابیون اس‌آر همچون «ولسکی» و «سواتیسکی» که اخیراً در «ایزوستیا» قلم می‌زدند و مانیفست خود را مطرح کردند و خود را در واقع به‌نوعی انقلابیونی می‌دانستند که نمی‌توان آن‌ها را به کلچاکسیم متهم کرد، برخورد کرده‌اید. آن‌ها کلچاک را ترک کرده‌اند، زیرا کلچاک

برای آنان مشقت و مصیبت به بار آورد. این حقیقت دارد که آن‌ها با پناه آوردن به ما، ما را مقابل کلچاک یاری رسانده‌اند؛ اما استدلال‌های این شهروندان را بررسی کنید، متوجه می‌شوید که آن‌ها در رابطه با مسئله بلوک، اتحاد یا توافق با امپریالیست‌ها چگونه قضاوت می‌کنند. من زمانی که نوشته‌های آن‌ها توسط دولت ما در جریان مبارزه با ضدانقلاب مصادره شده بود آشنا شدم و شناخت این اسناد برای قضاوت صحیح درباره مشارکت آن‌ها در بلوای کلچاک ضروری است. بدون شک آن‌ها بهترین‌های اس‌آرها هستند. در نوشته آن‌ها به دلایلی از این دست برخورد کردم: «این آقایان، از ما توبه می‌طلبند: انتظار دارند که ما نیز چنین کنیم! ابداً! دلیلی برای پشیمانی نداریم! آن‌ها ما را متهم می‌کنند که در یک بلوک، در توافق با آنتانت، با امپریالیست‌ها بوده‌ایم؛ اما شما آقایان بلشویک، آیا با امپریالیست‌های آلمانی توافق نکردید؟ برست چه بود؟ مطمئناً برست توافقی با امپریالیسم بود؟ شما با امپریالیسم آلمان در برست توافق کردید، ما با امپریالیسم فرانسه قرارداد بستیم؛ دلیلی برای پشیمانی وجود ندارد، اکنون کاملاً بی‌حساب شده‌ایم!»

این استدلال‌ها را در نوشته‌های افرادی که نام بردم و همفکران‌شان یافتیم؛ وقتی روزنامه‌هایی را که ذکر کردم به یاد می‌آورم، وقتی سعی می‌کنم برداشت‌هایم را از صحبت‌های این تنگ‌نظران خلاصه کنم، دائماً با این استدلال روبه‌رو می‌شوم. این یکی از بنیادی‌ترین مباحثات سیاسی است که با آن سر و کار داریم. بنابراین از شما می‌خواهم که این استدلال را بررسی، تحلیل و به لحاظ تئوریک در نظر بگیرید. معنی آن چیست؟ آیا حق دارند که می‌گویند: «ما، دموکرات‌ها و سوسیالیست‌ها، در یک بلوک با آنتانت بودیم، شما در یک بلوک با ویلهلم بودید، شما صلح برست را برقرار کردید - ما چرا

باید یکدیگر را سرزنش کنیم، ما بی حساب هستیم». یا وقتی می‌گوییم کسانی که در توافق با آتانت علیه انقلاب بلشویکی نه در گفتار بلکه در کردار خود را رسوا کرده‌اند، کلچاکی هستند؛ هر چند صدها هزار بار این را انکار کنند، هر چند شخصاً کلچاک را ترک کرده و به توده‌ها اعلام کرده‌اند که با کلچک مخالف هستند؛ اما در کلیت محتوا و معنای استدلال‌ها و اعمال خود، از رگ و ریشه کلچاکی هستند. حق با کیست؟ این مسئله اساسی انقلاب است و باید به آن فکر کرد؟ برای توضیح این مسئله این بار مقایسه‌ای نه با یک فرد انقلابی، بلکه با فردی تنگ‌نظر انجام می‌دهم. تصور کنید که راهزنان اتومبیل شما را احاطه کرده و با یک هفت تیر شما را تهدید می‌کنند. تصور کنید که پس از این که، پول و اسلحه خود را به راهزنان تسلیم می‌کنید و به آن‌ها اجازه می‌دهید اتومبیل شما را هم بدزدند، چه اتفاقی افتاده است؟ شما به راهزنان اسلحه و پول داده‌اید. این یک حقیقت است. حال تصور کنید که شهروند دیگری به راهزنان اسلحه و پول داده است تا در حملات این راهزنان علیه شهروندان سهیم شود. در هر دو مورد توافقی وجود دارد. این که شفاهی باشد یا کتبی، مهم نیست. ممکن است تصور کنید که شخصی در سکوت هفت تیر، اسلحه‌ها و پول خود را تسلیم می‌کند. معنای توافق روشن است: «من هفت تیر، اسلحه و پول خود را به شما می‌دهم، در مقابل به من اجازه می‌دهید تا خود را از شر ساحت دلپذیر شما خلاص کنم» (خنده حضار): به وضوح این یک توافق است. دقیقاً به همین ترتیب ممکن است در سکوت، قراردادی توسط شخصی منعقد شود که اسلحه و پول را به راهزنان می‌دهد تا به آن‌ها اجازه سرقت از دیگران را بدهد و خود در مقابل، بخشی از غنایم را دریافت می‌کند. این نیز یک توافق در سکوت است. من از شما می‌پرسم: آیا می‌توان فرد تحصیل کرده‌ای پیدا کرد که نتواند بین این دو قرارداد تمایز قائل شود؟ خواهید گفت: اگر واقعاً فردی یافت شود که نتواند این دو را تفکیک کند،

می‌گوید: «شما اسلحه و پول خود را به راهزنان دادید، پس هرگز کسی را متهم به راهزنی نکنید، به چه حقی کسی را به راهزنی متهم کنید؟» شما خواهید گفت که چنین فردی واقعاً باید عقب افتاده باشد. اگر چنین فرد باسوادی را ملاقات کردید، باید تصدیق کنید، یا حداقل از هر هزار نفر، ۹۹۹ نفر تصدیق کنند که عقل این آدم سر جای اش نیست و بحث کردن با چنین شخصی، نه صرفاً در مورد موضوعات سیاسی، بلکه حتی در مورد موضوعات جنایی هم غیرممکن است.

اکنون از شما می‌خواهم که از این مثال به مقایسه صلح برست و توافق با آنتانت بپردازید. صلح برست چه بود؟ مطمئناً این خشونت از سوی راهزنانی بود که به ما حمله کردند؛ در زمانی که ما صادقانه صلح را از طریق سرنگونی بورژوازی خودی به همه خلق‌ها پیشنهاد می‌کردیم.

اگر با سرنگونی بورژوازی آلمان شروع می‌کردیم مضحک بود! ما این معاهده را در برابر همهٔ جهانیان به‌عنوان یک معاهدهٔ غارتگرانه و راهزانه افشا کرده‌ایم، آن را محکوم کرده‌ایم و حتی یک بار با حساب حمایت کارگران آلمانی از امضای این معاهده خودداری کرده‌ایم. وقتی این راهزنان ما را با هفت تیر تهدید کردند، گفتیم: اسلحه و پول ما را بگیرید، بعد از آن به وسیلهٔ دیگری با شما تسویه حساب خواهیم کرد. ما یکی دیگر از دشمنان امپریالیسم آلمان را می‌شناسیم که نابینایان متوجه آن نشده‌اند - کارگران آلمانی. آیا این توافق با امپریالیسم را می‌توان با آن نوع توافقی که در آن دموکرات‌ها، انقلابیون، اس‌آرها؛ بدون شوخی، هر چه عنوان پرطمطراق‌تر باشد، تو خالی‌تر است - که در آن علیه کارگران کشور خودشان با آنتانت توافق کردند، مقایسه کرد؟

اما مسائل چنین بود و در حال حاضر چنین است. پرنفوذترین جناح از منشویک‌ها، که در اروپا مشهور هستند و از اس‌آرها که در حال حاضر در خارج از کشور هستند، اکنون با آنتانت توافق می‌کنند.

این‌که آیا این یک توافق‌نامه کتبی است یا نه، اطلاعی ندارم - مطمئناً نوشته نشده است، زیرا افراد عاقل چنین کارهایی را در سکوت انجام می‌دهند؛ اما واضح است که چنین توافقی وجود دارد. از آنجایی که این افراد را در آغوش خود می‌گیرند، به آن‌ها پاسپورت می‌دهند، با تلگراف به همه جهان اطلاع می‌دهند که آکسلرود امروز سخترانی کرده است، فردا آوینکوف یا آوکسنتیف و پس فردا برشکوفسکایا سخترانی خواهد کرد. حتماً این یک توافق است، هرچند که ناگفته باشد و آیا این همان نوع توافق ما با امپریالیست هاست؟ ظاهراً شبیه ماست، چنان‌که در ظاهر، عمل فردی که اسلحه و پول را در اختیار راهزنان می‌گذارد، مشابه هر عملی از همان نوع است، مستقل از هدف و ماهیت آن - در هر صورت مستقل از دلیلی که پول و اسلحه به راهزنان می‌دهند. آیا پول خود را می‌دهم تا از شر آن‌ها خلاص شوم، زیرا وقتی به من حمله می‌کنند و در موقعیتی قرار می‌گیرم که مرا می‌کشند مگر این‌که هفت تیر خود را به آن‌ها بدهم؟ یا آن‌که پول و اسلحه به راهزنان می‌دهم که می‌خواهند سرقتی را انجام دهند که من از آن اطلاع دارم و در سود آن شریک هستم؟

«البته من این را رهایی روسیه از دیکتاتوری غاصبین‌اش می‌نامم و البته که من یک دموکرات هستم، زیرا از دموکراسی سبیری یا آرخانگلسکی حمایت می‌کنم که همه درباره آن می‌دانند. من برای مجلس مؤسسان مبارزه می‌کنم، لحظه‌ای به من شک نکنید، که اگر من در خدمت راهزنان، امپریالیست‌های انگلیسی، فرانسوی، آمریکایی هستم،

این کار را به خاطر منافع دموکراسی، مجلس مؤسسان و قدرت توده‌ها انجام می‌دهم. از مردم، از اتحاد طبقات زحمتکش جمعیت و از سرنگونی متخلفان، غاصبان، بلشویک‌ها (!) حمایت می‌کنم.»

البته این‌ها اهداف بسیار عالی هستند؛ اما آیا همه کسانی که در سیاست دستی دارند نشنیده‌اند که سیاست‌گذاری نه بر اساس اعلامیه‌ها، بل که بر اساس محتوای طبقاتی عینی آن مورد قضاوت قرار می‌گیرد؟ به کدام طبقه خدمت می‌کنید؟ اگر با امپریالیست‌ها توافق می‌کنید، آیا در راهزنی امپریالیستی شرکت می‌کنید یا خیر؟

در «نامه به کارگران آمریکا» نشان دادم که خلق انقلابی آمریکا زمانی که خود را در قرن هجدهم از شر استعمار انگلستان خلاص کردند، زمانی که یکی از اولین و بزرگترین جنگ‌های تاریخ بشریت را که واقعاً خصلتی رهایی‌بخش داشته و یکی از محدود جنگ‌های تاریخ بشریت که واقعاً انقلابی بود را به راه انداختند؛ خلق انقلابی کبیر آمریکا برای رهایی خود با راهزنان «امپریالیست» اسپانیایی و فرانسوی که در آن زمان مستعمراتی در همسایگی با آمریکایی‌ها داشتند، توافق کرده و در اتحاد با این راهزنان، انگلیسی‌ها را شکست دادند و خود را از سلطه انگلستان آزاد ساختند.

آیا در جهان افراد تحصیل کرده‌ای، آیا سوسیالیست، انقلابیون سوسیالیست، نمایندگان دموکراسی یا هر عنوان دیگری که ممکن است خود را بنامند، از جمله منشویک‌ها دیده‌اید که بنا بر همین استدلال تصمیم گرفته‌اند علناً مردم آمریکا را متهم کرده و بگویند آنان اصول دموکراسی، آزادی و غیره را زیر پا گذاشته‌اند؟ چنین احمقی هنوز متولد نشده است!

اما امروز ما در واقع افرادی از این نوع را داریم که خود را با این عناوین می‌شناسانند و حتی تظاهر می‌کنند که به ما در یک انترناسیونال ملحق خواهند شد و این فقط وقاحت بلشویکی است - معروف است که بلشویک‌ها وقیح هستند - وقتی که انترناسیونال کمونیستی مستقل خود را تشکیل می‌دهند و نمی‌خواهند وارد برن، این انترناسیونال شریف، قدیمی، جامع و تنها انترناسیونال «واقعی» شوند! و در واقع چنین افرادی هستند که می‌گویند: «ما دلیلی برای پشیمانی نداریم - شما با ویلهلم توافقت کرده‌اید، ما با آتانت توافق کرده‌ایم - [پس] ما بی حساب هستیم!»

من اعلام می‌کنم که این افراد اگر ذره‌ای سواد سیاسی ابتدایی داشته باشند، کلچاکی هستند، هر قدر که شخصاً این را انکار کنند، هر قدر که کلچاک شخصاً آن‌ها را از خود براند، هر قدر که شخصاً از کلچاک رنج برده باشند و حتی اگر به‌سوی ما آمده باشند. آن‌ها کلچاکی هستند، زیرا نمی‌توان باور کرد که آن‌ها تفاوت بین یک توافق‌نامه اجباری در مبارزه با استثمارگران را که طبقات استثمار شده مجبور به انعقاد آن در این‌جا و آن‌جا در جریان تاریخ انقلاب بوده‌اند و کاری که با نفوذترین نمایندگان شبه‌دمکرات ما، نمایندگان روشنفکر شبه «سوسیالیست» انجام داده و می‌کنند، که بخشی دیروز و بخشی امروز با غارتگران و راهزنان امپریالیسم جهانی علیه طبقات زحمتکش کشور خودشان به توافق می‌رسند، ندانند. این افراد کلچاکی هستند و هیچ نگرش دیگری نسبت به آن‌ها نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر آن‌چه که انقلابیون آگاه باید نسبت به کلچاکیان داشته باشند.

اکنون به سوال بعدی می پردازم: مسئله نگرش به دموکراسی به صورت کلی.

من قبلاً ناگزیر بودم اشاره کنم که سودآورترین توجیهات آن مواضع سیاسی ای که دموکرات ها و سوسیالیست ها علیه ما به کار می برند، اشاره به دموکراسی است. همان طور که می دانید، البته کائوتسکی، رهبر ایدئولوژیک انترناسیونال دوم و امروزه یکی از اعضای انترناسیونال برن، در ادبیات اروپا برجسته ترین نماینده این دیدگاه است. او چنین استدلال می کند: «بلشویک ها روشی را انتخاب کرده اند که دموکراسی را نقض می کند، بلشویک ها روش دیکتاتوری را انتخاب کرده اند و بنابراین هدفشان ناعادلانه است».

چنین نتیجه گیری ای هزاران و میلیون ها بار در همه جا و دائماً در کل مطبوعات و روزنامه هایی که من ذکر کرده ام تکرار شده است. تمام قشر روشنفکر و گاهی تنگ نظران نابخرد مدام آن را طوطی وار و گاه نیمه آگاهانه تکرار می کنند. «دموکراسی، آزادی و برابری است و معنای اش تصمیم اکثریت است؛ چه چیزی والاتر از آزادی، برابری و تصمیم اکثریت!! اگر شما بلشویک ها از این مسئله پا پس کشیده اید و حتی این جسارت را داشته اید که آشکارا اعلام کنید که بالاتر از آزادی و برابری و تصمیم اکثریت هستید، پس تعجب نکنید و مبدا شکایت کنید اگر شما را غاصب و متجاوز بنامیم!»

ما اصلاً از این موضوع متعجب نمی شویم، زیرا بیش از هر چیز خواهان شفافیت هستیم و تنها روی قشر پیشرو زحمتکش حساب می کنیم که حقیقتاً از موقعیت خود آگاه هستند. بله، ما در برنامه خودمان، در برنامه حزب، گفته ایم و می گوئیم که فریبکار نیستیم و شعارهای زیبای آزادی، برابری و خواست اکثریت را اعلام نمی داریم و حامیان دموکراسی ناب، حامیان دموکراسی پیگیر، که مستقیم یا غیرمستقیم این ها را به دیکتاتوری پرولتاریا ترجیح می دهند - ما آن ها را متحدان کلچاک می دانیم.

شفافیت لازم است. آیا واقعاً دموکرات‌های ناب در آموزش دموکراسی ناب، برای دفاع از آن در برابر غاصبان برحق هستند، یا آن‌که مقصرونند زیرا در جانب طبقات مالک و کلیچاک ظاهر شده‌اند؟ حال بیایید مسئله آزادی را ابهام‌زدایی کنیم.

نیازی به تأکید نیست که آزادی شعار بسیار مهمی در هر انقلابی، چه سوسیالیستی و چه دموکراتیک است؛ اما برنامه ما اعلام می‌کند: آزادی اگر در تقابل با رهایی کارگر از ستم سرمایه باشد، شیادی است و هرکسی از شما که مارکس را خوانده باشد، فکر می‌کنم که حتی هرکسی از شما که حتی تفسیری عامیانه از مارکس را خوانده باشد، می‌داند که مارکس بخش عمده‌ای از زندگی، آثار ادبی و بخش بزرگی از تحقیقات علمی‌اش را دقیقاً وقف به سخره‌گرفتن آزادی، برابری، اراده اکثریت و استهزاء بنیام‌مسلم‌هایی^۲ که آن را توصیف کرده‌اند کرده است و به اثبات این نکته پرداخته که در پس این عبارات، منافع صاحب کالا، آزادی سرمایه که او از آن برای سرکوب توده‌های زحمتکش استفاده می‌کند نهفته است. ما به هرکسی که در که در لحظه سرنگونی قدرت سرمایه در سراسر جهان یا حتی در یک کشور، در چنین برهه تاریخی که مبارزه طبقات زحمتکش تحت ستم برای سرنگونی سرمایه، برای نابودی کامل تولید کالایی به مسئله روز بدل شده است، می‌گوییم هرکسی که در چنین برهه‌ای از مفهوم سیاسی «آزادی به صورت عام» استفاده کند، به نام این آزادی علیه دیکتاتوری پرولتاریا عمل می‌کند، به استثمارگران یاری می‌رساند و متحد آن‌هاست نه چیز دیگر؛ زیرا آزادی، همان‌طور که در برنامه حزب اعلام شده است، اگر تابع منافع رهایی طبقه کارگر از یوغ سرمایه نباشد، فریبی بیش نیست.

^۲ جرمی بنتام، اقتصاددان و فیلسوف بریتانیایی؛ از بنیان‌گذاران فایده‌گرایی مدرن.

شاید به زعم فرمول‌بندی خارجی برنامه این امر زائد باشد؛ اما از نظر کل تبلیغات و آموزش ما، از نظر شالوده مبارزه پرولتاریا و قدرت پرولتاری، بسیار اساسی است. ما به خوبی می‌دانیم که باید با سرمایه جهانی مبارزه کنیم، به خوبی می‌دانیم که سرمایه جهانی روزگاری وظیفه اعمال آزادی را داشت، یعنی براندازی بردگی فئودالی که بورژوازی را به وجود آورد. ما به خوبی می‌دانیم که این یک پیشرفت تاریخی جهانی بود. و اما امروز اعلام می‌کنیم که علیه سرمایه‌داری در کلیت‌اش، علیه سرمایه‌داری جمهوری‌خواه، علیه سرمایه‌داری دمکراتیک، علیه سرمایه‌داری آزاد مبارزه می‌کنیم و البته می‌دانیم که آنان پرچم آزادی را علیه ما برافراشته خواهند کرد و ما به آن پاسخ می‌دهیم. ما ارائه این پاسخ را در برنامه خود ضروری دانسته‌ایم که هر نوع آزادی اگر با منافع رهایی پرولتاریا از ستم سرمایه در تضاد باشد شیادی است؛ اما شاید این غیر ممکن است! شاید ناممکن باشد که آزادی در تضاد با رهایی کارگر از یوغ سرمایه باشد! به تمام کشورهای اروپای غربی، در هر کدام که زندگی کرده‌اید، یا در مورد آن خوانده‌اید نگاه کنید.

در تمام کتب، نظام آن‌ها به عنوان آزادترین حکومت‌ها توصیف شده است، و اکنون این کشورهای متمدن اروپای غربی - فرانسه، انگلیس، آمریکا - آن‌ها پرچم «آزادی» را برافراشته‌اند و علیه بلشویک‌ها تاخت و تاز می‌کنند. فقط چند روز پیش - ما اکنون به ندرت روزنامه‌های فرانسوی دریافت می‌کنیم زیرا به وسیله حلقه‌ای از دشمنان احاطه شده‌ایم. اطلاعاتی از طریق تلگراف به ما می‌رسد، زیرا هنوز نمی‌توانند مانع از آن شوند، و ما قادر به رهگیری تلگراف‌های خارجی هستیم - چند روز پیش توانستیم در بولتن‌های تلگراف ارسال شده توسط چپاولگران فرانسوی مطالبی بخوانیم. «حکومت فرانسه در مخالفت با بلشویک‌ها و حمایت از دشمنانشان، «آرمان عالی آزادی» را برافراشته‌تر از

پیش نگاه می‌دارد». ما در هر مرحله به چنین مطالبی برخورد می‌کنیم، این نکته اساسی در لحن پلمیک آن‌ها علیه ما است.

اما آنان آزادی را چه می‌نامند؟ این فرانسوی‌های متمدن، انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها حق اجتماع را جز مهمی از آزادی حساب می‌کنند. در قانون اساسی باید نوشته شود: «آزادی اجتماع برای همه شهروندان». آن‌ها می‌گویند: «این، مظهر اصلی آزادی است و شما بلشویک‌ها آزادی اجتماع را پایمال کرده‌اید.» بله، پاسخ می‌دهیم آزادی شما آقایان انگلیسی، فرانسوی، آمریکایی، اگر با رهایی پرولتاریا از ستم سرمایه در تضاد باشد، شیادی است. شما یک نکته جزئی را فراموش کرده‌اید، آقایان متمدن! شما فراموش‌تان شده آزادی‌ای که در قانون اساسی تعریف کرده‌اید مالکیت خصوصی را نیز قانونی اعلام کرده است. اصل مطلب همین است. همراه با آزادی مالکیت، شما آزادی اجتماع را در قانون اساسی خویش به رسمیت می‌شناسید. این البته در مقایسه با نظم فنودالی، با قانون رعیتی قرون وسطایی، پیشرفتی عظیم است. همه سوسیالیست‌ها استفاده از آزادی اجتماع بورژوازی به منظور آموزش پرولتاریا در جهت انهدام یوغ سرمایه را درک کرده‌اند. اما آزادی شما تنها نامی روی کاغذ است و عملی نشده. این بدان معناست که اگر در شهرهای بزرگی مانند شهری که ما در آن هستیم، سالن‌های بزرگی وجود داشته باشد، آن‌ها متعلق به سرمایه‌داران و مالکان هستند و مثلاً به آن‌ها «تالار اعیان» می‌گویند. «شما شهروندان جمهوری دموکراتیک روسیه می‌توانید آزادانه ملاقات کنید، اما آقایان لطفاً! این یک ملک خصوصی است، شما باید به مالکیت خصوصی احترام بگذارید، در غیر این صورت شما بلشویک، جنایتکار، دزد، راهزن و غاصب خواهید بود.»

ما اما می‌گوییم: «اوضاع را دگرگون می‌کنیم. این ساختمان «تالار اعیان» را ابتدا به ساختمان تشکلهای کارگری بدل کرده و سپس از آزادی اجتماعات صحبت خواهیم

کرد.» شما ما را به نقض آزادی متهم می‌کنید. ما تصدیق می‌کنیم که هر نوع آزادی که تابع منافع رهایی کار از ستم سرمایه نباشد، حقه بازی است. آزادی اجتماعات که در قانون اساسی همه جمهوری‌های بورژوازی ذکر شده است شیادی است، زیرا برای گردهمایی در کشوری متمدن که نتوانسته اوضاع نامساعد را دگرگون سازد، محوطه جلسات محصور بوده و بهترین ساختمان‌ها همگی ملک خصوصی هستند.

اول از همه اجازه دهید بهترین ساختمان‌ها را تصاحب کنیم و سپس در مورد آزادی صحبت کنیم. ما می‌گوییم آزادی اجتماع برای سرمایه‌داران بزرگترین جنایت در حق زحمتکشان است. این، آزادی تجمع برای ضدانقلابیون است. ما به جناب روشنفکر بورژوا، به آقایانی که طرفدار دموکراسی هستند، می‌گوییم دروغ می‌گویید وقتی اتهام نابودی آزادی را به ما نسبت می‌دهید! وقتی انقلابیون بزرگ بورژوازی شما در انگلستان سال ۱۶۴۹، در فرانسه سال‌های ۱۷۹۲-۱۷۹۳ انقلاب کردند، آزادی اجتماعات برای سلطنت‌طلبان را ممنوع کردند.

انقلاب فرانسه را به این دلیل انقلابی کبیر می‌نامند که از سستی، تردید و عبارات پردازی‌های پوچ بسیاری از انقلاب‌های ۱۸۴۸ متمایز می‌شد، انقلابی جدی بود که با سرنگونی سلطنت‌طلبان، آن‌ها را به کلی سرکوب کرد. مانند ما که می‌دانیم با آقایان سرمایه‌دار چه‌گونه رفتار کنیم، زیرا می‌دانیم که برای رهایی زحمتکشان از یوغ سرمایه، باید آزادی اجتماعات را از سرمایه‌داران سلب کرد. این به رهایی نیروی کار از ستم سرمایه کمک می‌کند، این به آزادی واقعی کمک می‌کند که در آن هیچ ساختمانی وجود نخواهد داشت که متعلق به یک فرد واحد باشد - به مالکان، سرمایه‌داران یا شرکت‌هایی با مسئولیت محدود. وقتی این اتفاق بیفتد، مردم فراموش خواهند کرد که زمانی ممکن

بود ساختمان‌های عمومی متعلق به کسی باشند و آن وقت ما مدافع «آزادی» کامل خواهیم بود. وقتی فقط کارکنان در دنیا باقی می‌مانند و مردم فراموش کنند که چگونه می‌شد عضوی از جامعه بود و کار نکرد - البته این به این زودی‌ها محقق نمی‌شد، آقایان بورژوا و بورژوا-روشنفکران برای این تأخیر مقصّرند - پس ما از آن زمان است که از آزادی اجتماع برای همه دفاع خواهیم کرد؛ اما امروز آزادی اجتماع یعنی آزادی اجتماع برای سرمایه‌داران، برای ضدانقلابیون. ما با آن‌ها می‌جنگیم، آن‌ها را پس زده و اعلام می‌کنیم که این آزادی را سلب خواهیم کرد.

ما به رزم می‌رویم - معنای دیکتاتوری پرولتاریا دقیقاً همین است. دوره سوسیالیسم ساده‌لوحانه، آرمان‌شهری، تخیلی، مکانیکی و روشنفکرانه گذشته است؛ زمانی که تصور می‌کردند فقط کافی است اکثریت مردم را با ارائه تصویر زیبایی از جامعه سوسیالیستی آینده متقاعد کرد و اکثریت این دیدگاه را اتخاذ خواهند کرد. گذشت آن دورانی که با این افسانه‌های کودکانه می‌شد خود و دیگران را فریب داد. مارکسیسم که ناگزیر بودن مبارزه طبقاتی را تشخیص می‌دهد می‌گوید: بشریت نمی‌تواند به سوسیالیسم برسد جز از طریق دیکتاتوری پرولتاریا. دیکتاتوری - واژه‌ای خشن، جدی، خونین و مخوف است و این‌گونه واژه‌ها را بیهوده و لاقیدانه به کار نمی‌برند. اگر سوسیالیست‌ها با چنین شعارهایی پیش قدم شده‌اند، به این دلیل است که می‌دانند طبقه استثمارگران جز در نتیجه مبارزه‌ای حاد و بی‌رحمانه تسلیم نمی‌شوند و با انواع و اقسام واژه‌های دلنشین سعی خواهند کرد خصلت حکومت خود را لاپوشانی کنند. آزادی اجتماعات - چه چیزی می‌تواند والاتر و دلنشین از این کلمه به نظر برسد؟ آیا می‌توان رشد آگاهی طبقاتی زحمتکشان را در بدون آزادی اجتماعات تصور کرد؟ آیا بنیاد بشریت بدون آزادی اجتماعات قابل تصور است؟ ما اما می‌گوییم آزادی اجتماعات در

قانون اساسی انگلستان و ایالات متحده آمریکای شمالی شیادی است، زیرا داستان توده‌های زحمتکش را در طول دوره گذار به سوسیالیسم می‌بندد - این یک شیادی است، زیرا به خوبی می‌دانیم که بورژوازی برای سرنگونی این قدرت، که در عنفوان خود «غیرعادی» و «هیولوار» است، دست به هر کاری خواهد زد. هرکسی که هر آینه در مفهوم مبارزه طبقاتی تعمق کرده باشد و به صورت مشخص و کنکرت به رابطه کارگران با شورش علیه بورژوازی که در یک کشور سرنگون شده اما هنوز در سطح بین‌المللی قلع و قمع نشده فکر کرده باشد، می‌داند که راه دیگری وجود ندارد. در مجموع و دقیقاً به این علت که «بورژوازی» به طور کامل سرنگون نشده است و با نفرت عظیم‌تری خود را به درون مبارزه می‌افکند.

دقیقاً پس از سرنگونی بورژوازی است که مبارزه طبقاتی حادث‌ترین اشکال را به خود می‌گیرد و آن دسته از دموکرات‌ها و سوسیالیست‌های بی‌خاصیت و بی‌کاره که خودشان را فریب می‌دهند و سپس دیگران را اغفال می‌کنند مدعی هستند از آن جایی که بورژوازی سرنگون شده است، پس کار ما به اتمام رسیده است. این تازه شروع کار است، زیرا بورژوازی هنوز به مسئله سرنگونی‌اش باور ندارد؛ در آستانه انقلاب نوامبر به صورت مطبوع و با لحنی دوستانه شوخی می‌کرد. میلیکوف و چرنوف و پیروان روزنامه نوایا ژیزن، ریشخند کردند چون مسائل را جدی نگرفتند؛ اما حالا دیدند که اوضاع کاملاً جدی شده است. آقایان بورژوای انگلیسی، فرانسوی و سوئیسی که «جمهوری دموکراتیک»‌شان را چون زرهی می‌دانستند که از آن‌ها دفاع می‌کند، هم دیده و تشخیص داده‌اند که همه چیز به شکل جدی در آمده و اکنون همگی در حال مسلح شدن هستند. اگر می‌توانستید ببینید در سوئیس آزاد چه اتفاقی می‌افتد، چه گونه به معنای واقعی کلمه همه بورژواها مسلح می‌شوند، چگونه یک گارد سفید ایجاد می‌شد، زیرا آن‌ها می‌دانند

که همه چیز به درجه‌ای رسیده که مسئله این است آیا آن‌ها امتیازات خود را که به آنان اجازه نگاه داشتن میلیون‌ها نفر در بردگی مزدی را می‌دهد، حفظ خواهند کرد یا نه. امروز این مبارزه بین‌المللی شده است، بنابراین امروز هر کسی که با عبارات «دموکراسی» و «آزادی» به ما حمله کند، در کنار طبقات مالک می‌ایستد و مردم را فریب می‌دهد، زیرا درک نمی‌کند که آزادی و دموکراسی تا کنون برای صاحبان دارایی و خرده‌نانهایی از سفره برای نداران بوده است. وقتی زحمتکشان توسط بردگی و کار برای سرمایه زیر چکمه گذاشته می‌شوند، آزادی اجتماعات چه معنی دارد؟ این یک شیادی است و برای به‌دست آوردن آزادی زحمتکشان اول از همه لازم است که بر مقاومت استثمارگران غلبه کنیم و اگر با مقاومت تمامی آن طبقه رو به رو باشیم، واضح است که نمی‌توانیم به آن طبقه قول آزادی یا برابری و یا تصمیم اکثریت بدهیم.

۴

حال از بررسی آزادی به بررسی برابری می‌رسیم. این جا موضوع معذک عمیق‌تر است. در این جا ما به سؤالی می‌پردازیم که جدی‌تر بوده و اختلافات شدیدتر و داغ‌تری را باعث می‌شد.

انقلاب در مسیر خود طبقات استثمارگر را یکی پس از دیگری سرنگون می‌کند. اول از همه، سلطنت را سرنگون و مفهوم آزادی را به سادگی به صورت قدرت انتخاباتی و به صورت جمهوری درک کرد. اگر جلوتر برویم، زمین‌داران را سرنگون کرد و می‌دانیم که تمام مبارزه علیه نظم قرون وسطایی، علیه فتودالیسم، با شعار «برابری» پیش رفت. همه

با هم برابرند. همه با هم برابرند، از جمله میلیونر و آواره - به این ترتیب بزرگترین انقلابیونِ دورای که به عنوان انقلاب کبیر فرانسه در تاریخ ثبت شده است، این گونه می‌اندیشیدند، صحبت می‌کردند و صادقانه تصمیم می‌گرفتند. انقلاب با شعار برابری به مقابله با مالکان رفت و برابری به شرطی ممکن بود که در آن میلیونر و کارگر باید از حقوق مساوی برخوردار باشند. انقلاب «اکنون» فراتر رفته است. می‌گویید که «برابری» - ما این را مخصوصاً در برنامه مان ذکر نکرده‌ایم، اما غیر ممکن است که با تکرار بی‌پایه آن به پیش رفت، زیرا مانند آن چه در مورد آزادی گفتیم واضح است - می‌گوییم که برابری شیادی است اگر که در تضاد با رهایی نیروی کار از ستم سرمایه باشد. ما این را می‌گوییم و کاملاً صحیح است. ما می‌گوییم که جمهوری دموکراتیک و هم زمان برابر کذب است، شیادی است، برابری در آن رعایت نمی‌شد و نمی‌تواند چنین باشد و آنچه مانع از رعایت این برابری می‌شد مالکیت بر ابزار تولید، پول، سرمایه است. می‌توان اموال و ساختمان‌های ثروتمندان را به یک‌باره تصرف کرد، در رابطه با سرمایه و ابزار تولید نیز سریعاً چنین کرد؛ اما پول را «نه»!

پول - عصاره ثروت اجتماعی، شیره کار اجتماعی است، پول گواهی بر دریافت خراج از همه زحمتکشان است، پول یادگار استعمار گذشته است. پول یعنی همین. آیا به هر حال می‌توان آن را به یکباره از میان برد؟ خیر. قبل از انقلاب، سوسیالیست‌ها متذکر شده بودند که حذف یک‌باره پول غیر ممکن است و ما می‌توانیم این را بر اساس تجربه خویش تأیید کنیم. بسیاری از دستاوردهای فنی و دشوارتر و پیچیده‌تر تشکیلاتی برای از بین بردن پول ضروری است و تا آن زمان لازم است برابری تنها از نظر لغوی در قانون اساسی حفظ شود و شرایطی که در آن هرکسی که پول داشته باشد حق بهره‌کشی دارد، حفظ خواهد شد.

ما نتوانسته‌ایم پول را به‌طور کامل ملغی کنیم. ما می‌گوییم که پول همچنان و برای مدت طولانی در طول دوره‌گذار از جامعه کهنه سرمایه‌داری به جامعه نوین سوسیالیستی باقی خواهد ماند. برابری اگر در تضاد با منافع رهایی نیروی کار از ستم سرمایه باشد، شاید است. انگلس هزاران بار حق داشت وقتی می‌نوشت: مفهوم مساوات و برابری، سوای محو طبقات، یک توهم بسیار احمقانه و نامربوط است.

پروفسورهای برژوا سعی می‌کردند این طور نسبت بدهند که ما می‌خواهیم یک انسان را با انسان دیگر (عیناً) مسوای کنیم! کوشش داشتند (و دارند) که این مهملی را که از خودشان درآورده بودند را به‌گردن سوسیالیست‌ها بیندازند. ولی آن‌ها از فرط جهالت نمی‌دانستند که سوسیالیست‌ها و به‌ویژه، بنیان علمی معاصر آن، یعنی مارکس و انگلس اظهار داشتند که: اگر از مفهوم مساوات، محو و نابودی طبقات، مستفاد نگردد، (آن مفهوم مغایر و یا بی‌ربط با نابودی طبقات) یک مفهوم توخالی و بی‌مغز خواهد بود. ما می‌خواهیم طبقات را از بین ببریم و از این نقطه نظر است که طرفدار مساوات هستیم؛ اما این ادعا که: «ما می‌خواهیم همه افراد را عیناً یکسان سازیم»، عبارت‌پردازی کاملاً پوچ و ابلهانه روشنفکری است که آگاهانه مفهوم واژه‌ها را تحریف می‌کند؛ حال هرچه که می‌خواهد خود را بنامد، نویسنده و دانشمند و غیره.

این دقیقاً چیزی است که ما می‌گوییم. ما برابری را در محو طبقات هدف خود قرار داده‌ایم. بنابراین لازم است که تضاد طبقاتی میان کارگران و دهقانان از میان برود. این دقیقاً هدف ماست. جامعه‌ای که در آن تضاد طبقاتی بین کارگران و دهقانان باقی بماند، نه جامعه کمونیستی است و نه سوسیالیستی. البته اگر واژه سوسیالیسم را به معنای خاصی تفسیر کنیم، می‌توان آن را سوسیالیستی نامید؛ اما این امر نزاع بر سر کلمات است. سوسیالیسم، نخستین مرحله کمونیسم است؛ اما نزاع بر سر کلمات ارزش ندارد.

یک چیز واضح است، تا زمانی که تضاد طبقاتی بین کارگر و دهقان باقی است، نمی‌توان بدون ریختن آب به آسیب بورژوازی از برابری صحبت کرد. دهقانان طبقه‌ای از عصر پدرسالاری هستند، طبقه‌ای که طی نسل‌ها و قرن‌ها در بردگی پرورش یافته و در تمام آن نسل‌ها، دهقان به‌عنوان خرده مالک، ابتدا تابع طبقات دیگر و سپس ظاهراً آزاد و برابر، اما صاحب ملک و مایحتاج زندگی بوده‌اند. در این‌جا به مسئله‌ای می‌پردازیم که بیشترین نکوهش‌ها را از سوی دشمنان علیه ما به همراه داشته، که بیشترین شک و تردید را در بین افراد بی‌تجربه و بی‌ملاحظه ایجاد می‌کند و بیش از همه چیز خط مرزی میان ما و کسانی که مایلند به‌عنوان دموکرات یا سوسیالیست در نظر گرفته شوند ایجاد می‌کند. آنان از ما رنجیده‌اند؛ زیرا ما آن‌ها را نه دموکرات و نه سوسیالیست، بلکه حامی سرمایه‌داران می‌دانیم. شاید حمایتی از روی ناآگاهی، اما با این وجود، حامیان سرمایه‌داران‌اند. وضعیت دهقان بر اساس زندگی‌اش، شرایط تولیدش، شرایط زندگی و کارش، شرایط اقتصادی‌اش به‌گونه‌ای است که دهقان نیمی زحمتکش و نیمی محترک است.

این یک حقیقت است. تا زمانی که پول را ملغی نکنید، تا زمانی که مبادله را از بین نبرید، نمی‌توانید بر این حقیقت غلبه کنید. برای انجام این کار سالیان سال حکومت مستحکم پرولتاری ضروری است، زیرا فقط پرولتاریا قادر است بورژوازی را شکست دهد. وقتی به ما می‌گویند: «شما ناقض برابری هستید، زیرا نه تنها برابری با استثمارگران را نقض کرده‌اید - (من کاملاً آماده هستم که با این نکته موافق باشم)، فلان سوسیالیست انقلابی یا منشویک بدون این که بفهمد چه می‌گوید - اعلام می‌کند، شما حتی قانون برابری کارگران با دهقانان، برابری «دموکراسی کارگری» را زیر پا گذاشتید؛ شما جنایتکارید!» پاسخ می‌دهیم: «بله، ما برابری کارگران با دهقانان را زیر پا گذاشته‌ایم و اعلام می‌کنیم

که شما طرفدار چنین برابری کلچاکی هستید.» چندی پیش مقاله‌ای عالی از رفیق هرمنوگ در پراودا خواندم که در آن تره‌های شهروند «شِر»، یکی از «سوسیالیست‌ترین» سوسیال دموکرات‌های منشویک آمده است. این ترها در یکی از مؤسسات تعاونی ما مطرح شد. این ترها به گونه‌ای هستند که باید روی تابلویی حک می‌شدند و در هر منطقه‌ای از کمیته اجرایی شوروی آویزان می‌شدند که: «این جا شما یک کلچاکی دارید». من به خوبی می‌دانم که این شهروند «شِر» و همفکرانش مرا به افترا و حتی بدتر از آن متهم خواهند کرد. با این وجود، من از افرادی که الفبای اقتصاد سیاسی و دستور زبان سیاسی را فراگرفته‌اند می‌خواهم که دقت کنند چه کسی برحق و چه کسی ناحق است. شهروند «شِر» می‌گوید که سیاست غذایی و به‌طور کلی سیاست اقتصادی دولت شوروی هیچ نمی‌ارزد و لازم است ابتدا به تدریج و سپس در مقیاس وسیع‌تر به تجارت آزاد محصولات غذایی و تضمین مالکیت خصوصی بها داده شود.

من می‌گویم این برنامه اقتصادی، اساس اقتصادی کلچاک است. اعلام می‌کنم که هر کسی که مارکس را خوانده باشد، به‌ویژه فصل اول سرمایه، هر کسی که حتی تفسیر عامیانه از مارکس توسط کائوتسکی، آموزه‌های «اقتصادی کارل مارکس» را مطالعه کرده باشد، باید به این نتیجه برسد که به‌ویژه در لحظه‌ای که انقلاب پرولتاری علیه بورژوازی در حال وقوع است، زمانی که مالکیت زمین و سرمایه‌داری در حال سرنگونی بوده، زمانی که کشور گرسنه است، توسط چهار سال جنگ امپریالیستی ویران شده، تجارت آزاد غلات آزادی برای سرمایه‌دار، آزادی برای بازگرداندن قدرت سرمایه است. این برنامه اقتصادی کلچاکی است، زیرا «دولت» کلچاک فقط به‌وسیله هوا نیست که زنده است. سرزنش کلچاک به این دلیل که او در رفتارش علیه کارگران خشونت به کار برده و حتی زنان و معلمان مدرسه را به دلیل همدردی با بلشویک‌ها شلاق زده است خیلی

هوشمندانه نیست. این دفاعی مبتذلانه از دموکراسی است، روشی احمقانه برای متهم کردن کلچاک. کلچاک با وسایلی که در دست دارد عمل می‌کند؛ اما چگونه از نظر اقتصادی «دولت» خود را حفظ می‌کند؟ به وسیله تجارت آزاد، او از آن دفاع می‌کند و همه سرمایه‌داران به همین دلیل از او حمایت می‌کنند؛ اما شما می‌گویید: «من کلچاک را ترک کردم. من کلچاکی نیستم.» این البته مایه افتخار شماست؛ اما هنوز ثابت نمی‌کند که شما بر روی شانه‌هایتان سری با قابلیت تحلیل و تفکر دارید. این گونه است که ما به این افراد پاسخ می‌دهیم، بدون این که به هیچ وجه شرافت اس‌آرها و منشویک‌هایی که کلچاک را به علت قساوتش ترک کرده‌اند زیر سوال ببریم؛ اما اگر در کشور چنین افرادی وجود داشته باشند که با وجود مبارزه‌ای سخت علیه کلچاک، به مبارزه برای «برابری دموکراسی کارگری»، برای تجارت آزاد غلات ادامه می‌دهند، پس آن‌ها کلچاکی هستند، آن‌ها به سادگی هیچ چیز نفهمیده‌اند. قادر نیستند شواهد را کنار هم چیده و به نتیجه‌گیری برسند.

کلچاک «قوای» خود را حفظ می‌کند زیرا وقتی یک منطقه حاصل‌خیز را تصاحب می‌کند (ممکن است کلچاک یا دنیکن نامیده شود، تنها در عناوین متفاوت هستند) تجارت آزاد غلات در آن‌جا را قانونی کرده که به آزادی برای احیای سرمایه‌داری منجر می‌شد. در هر انقلابی اوضاع از این قرار بوده و اگر دیکتاتوری پرولتاریا را به نفع چنین «آزادی» و چنین «برابری» آقایانی که خود را دموکرات، اس‌آر، منشویک‌های «چپ» و غیره، حتی گاه آنارشویست‌ها - آن‌ها نام‌های زیادی دارند - نقض کنیم، وضع ما نیز چنین خواهد بود. در اوکراین در حال حاضر، هر گروهی برای خود نامی انتخاب کرده، «مدافعان منافع دهقانان زحمتکش» و غیره. هر کدام آزادتر از دیگری، هر کدام دموکراتیک‌تر از گروه دیگر و در هر محله فرقه‌ای وجود دارد، اکثر موارد اس‌آرهایی

هستند که به ما برابری کارگران و دهقانان را پیشنهاد می‌کنند. دیگرنی مانند شهروند «شر»، مارکسیسم را به گونه‌ای آموخته‌اند که هنوز درک نمی‌کنند که در دوره گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، هیچ‌گونه برابری بین کارگر و دهقان نمی‌تواند وجود داشته باشد و از کسانی که آن را وعده می‌دهند باید به‌عنوان مبلغان برنامه کلچاک یاد کرد، هرچند که آن‌ها این را نمی‌فهمند؛ من اعلام می‌کنم که هرکس شرایط ملموس کشور، به ویژه کشور کاملاً ویران ما را در نظر بگیرد، این موضوع را درک خواهد کرد.

«سوسیالیست‌های» ما که اعلام می‌کنند اکنون در دوره انقلاب بورژوایی هستیم، مدام ما را به کمونیسم مصرفی و برخی به کمونیسم جنگی متهم می‌کنند و خود را در مقامی بالاتر از این کمونیسم «پیش و پا افتاده» تصور می‌کنند. این‌ها فقط کسانی هستند که با کلمات بازی می‌کنند. آن‌ها کتاب دیده‌اند، خوانده‌اند، آن‌ها را بازخوانی کرده‌اند و مطلقاً هیچ چیز از آن‌ها نفهمیده‌اند. شما چنین افرادی که گاه بسیار باهوش هم هستند را دیده‌اید. آن‌ها در کتاب‌ها خوانده‌اند که سوسیالیسم عالی‌ترین سطح پیشرفت تولید است. کائوتسکی حتی کار دیگری جز تکرار این موضوع انجام نمی‌دهد. من اخیراً یک روزنامه آلمانی را که به‌صورت غیر منتظره‌ای به دست ما رسید و در آن درباره آخرین کنگره شوراهای در آلمان سخن گفته بود، خوانده‌ام. کائوتسکی گزارش مفصلی را ارائه کرد و در گزارش خود تأکید کرد - نه شخصاً، بلکه همسرش از آن‌جایی که او بیمار بود، گزارش را خواند - در این گزارش تأکید کرد که سوسیالیسم عالی‌ترین شکل تولید است که نه سرمایه‌داری و نه سوسیالیسم را بدون تولید نمی‌توان حفظ کرد و این‌که کارگران آلمانی این را درک نمی‌کنند.

بیچاره کارگران آلمانی! آن‌ها علیه شایدمان و نوسکه می‌جنگند، با جلا دانشان دست و پنجه نرم می‌کنند، سعی می‌کنند جلا دان یعنی نوسکه‌ها و شایدمان‌ها که هنوز خود را

سوسیال‌دموکرات می‌دانند را سرنگون کنند و هنوز جنگ داخلی در جریان است، لیبکنشت و رزا لکزامبورگ به قتل رسیدند؛ همهٔ بورژواهای روسیه می‌گویند - این در یک روزنامه در اکاترینودار چاپ شده است - «ما باید با بلشویک‌های خود این‌گونه رفتار کنیم!» این همان چیزی است که عنوان شد. کسی که این چیزها را می‌فهمد، به خوبی می‌داند که تمام بورژوازی جهانی این دیدگاه را قبول دارد. باید از خود دفاع کرد. شایدمان و نوسکه در جنگ داخلی علیه پرولتاریا هستند. جنگ، جنگ است. کارگران آلمانی فکر می‌کنند در زمانی که آن‌ها که در بحبوحهٔ جنگ داخلی هستند، همهٔ سؤالات دیگر برای آنان اهمیت ثانویه دارند. کارگر اول از همه باید سیر شود. کائوتسکی این را کمونیسم جنگی یا مصرفی می‌داند. تولید باید توسعه یابد!

آه ای فاضلان! چه‌گونه می‌توان تولید را در کشوری که توسط امپریالیست‌ها غارت و ویران شده است و در آن زغال سنگ، مواد خام و غذا وجود ندارد، توسعه داد؟ می‌گویند: «تولید را توسعه دهید!!» ما اما هرگز جلسه‌ای از شورای کمیسرهای خلق یا شورای دفاع نداشته‌ایم که در آن وقتی آخرین مقدار از میلیون‌ها پود زغال سنگ یا بشکهٔ نفت را تقسیم کرده باشیم، وقتی که همهٔ کمیسرهای آخرین بقایای جیره را دریافت می‌کنند دچار اضطراب نشده باشند؛ زیرا به اندازهٔ کافی مواد اولیه وجود ندارند و باید بر سر موضوع دلهره‌آوری تصمیم گرفت که آیا کارخانه‌ها را در این جا یا آن جا تعطیل کنیم، یا کارگران را در این یا آن مکان بدون کار رها کنیم؛ اما این کار باید انجام شود، زیرا زغال سنگ وجود ندارد. زغال سنگ در حوضهٔ «دُن» قرار دارد و در اثر تهاجم آلمان از بین رفته است. بلژیک و لهستان را در نظر بگیرید، این پدیده معمول است. در نتیجهٔ جنگ امپریالیستی، در همه‌جا همین اتفاق می‌افتد. این بدان معناست که برای سال‌های آینده بیکاری و گرسنگی وجود خواهد داشت، زیرا معادنی وجود دارند که وقتی یک بار از

سیلاب پر شده باشند، نمی‌توان آن‌ها را برای سال‌های طولانی بازسازی کرد و در این جا این افراد به ما می‌گویند: «سوسیالیسم افزایش بهره‌وری است». شما آقایان عزیز، کتاب خوانده‌اید، کتاب نوشته‌اید؛ اما از کتاب هیچ چیز نفهمیده‌اید. [تشویق و تمجید.]

البته در جامعه سرمایه‌داری که در زمان صلح به صورت مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم گذار می‌کند، هیچ کار فوری‌تر از افزایش بهره‌وری وجود نخواهد داشت. فقط لازم است یک عبارت جزئی اضافه کنیم، «اگر» سوسیالیسم به‌طور مسالمت‌آمیز به این شکل متولد می‌شد، که البته آقایان سرمایه‌دار حاضر نیستند اجازه چنین چیزی را دهند؛ در این جا یک مشکل جزئی وجود خواهد داشت. حتی اگر جنگی در کار نبود، آقایان سرمایه‌دار برای جلوگیری از چنین تحول مسالمت‌آمیزی دست به هر کاری می‌زدند. انقلاب‌های بزرگ، حتی زمانی که مانند انقلاب کبیر فرانسه مسالمت‌آمیز آغاز شده‌اند، به جنگ‌های خشونت‌آمیزی ختم شده‌اند که بورژوازی ضدانقلاب آن را آغاز کرده بود. بنابراین به این مسئله باید از منظر مبارزه طبقاتی و نه از نظر عبارت‌پردازی‌های پوچ درباره آزادی، برابری، دموکراسی، کارگری و اراده اکثریت، یا بیهوده‌گویی‌های منشویک‌ها، اس‌آرها و همه آن «دمکرات‌ها» پرداخت؛ هیچ گذار مسالمت‌آمیزی برای سوسیالیسم وجود ندارد. و در دوره کنونی پس از جنگ امپریالیستی، مضحک خواهد بود که بگوییم گذار مسالمت‌آمیز به ویژه در کشوری ویران جریان خواهد داشت. فرانسه را در نظر بگیرید. فرانسه کشور پیروز جنگ است؛ ولی تولید غلات در آن‌جا به نصف کاهش یافته است. در انگلیس، همان‌طور که در روزنامه‌های بورژوازی انگلیسی خوانده‌ام، می‌گویند که «ما اکنون به گدایی افتاده‌ایم» و در یک کشور ویران، کمونیست‌ها را سرزنش می‌کنند که تولید متوقف شده است! هر کس این را بگوید یا یک احمق به تمام معناست، حتی اگر صدها بار خود را رهبر بین‌الملل برن خطاب کند، یا این‌که خائن به پرولتاریاست.

در کشوری که ویران شده، نخستین مسئله، نجات زحمتکشان است. عمده‌ترین نیروی مولدهٔ تمام بشریت، پرولتاریا و زحمتکشان هستند. اگر آن‌ها زنده بمانند همه چیز را نجات داده و بازسازی می‌کنیم.

ما بار نامطلوب سالیان سال فقر و بازگشت به بربریت بر دوش داریم. جنگ امپریالیستی ما را به دوران توحش واپس فرستاده است و هلاک خواهیم شد اگر موفق به نجات «کارگران» نشویم. اگر این عمده‌ترین نیروی مولد بشریت یعنی کارگر را نجات دهیم، کشور را بازسازی خواهیم کرد. بنابراین هرآن‌که در این لحظه در مورد کمونیسم مصرفی و جنگی، غریو و زاری سر می‌دهد، چون برج عاج‌نشین، خود را در سطحی بالاتر، بالاتر از این بلشویک‌ها می‌پندارد؛ چنین فردی مطلقاً از اقتصاد سیاسی سر در نمی‌آورد و به دانشمندانی می‌ماند که مغز خود را به بایگانی‌هایی از نقل قول مبدل کرده و با ارائهٔ ملغمه‌ای جدید و بدیع از نقل قول‌هایی که در کتاب‌ها شرح‌شان نرفته، خود را به پریشانی و سردرگمی انداخته و هر لحظه با بیرون‌کشیدن کشونی که به درد موقعیت حاضر نمی‌خورد، گمگشته‌تر می‌شد. در زمانی که کشور به تباهی کشانده شده‌است، وظیفهٔ اساسی ما حفظ جان کارگر و نجات اوست؛ زیرا کارگران بر اثر تعطیلی کارخانه‌ها و بیکاری هلاک می‌شوند، به‌علت نبود سوخت و مواد خام، تولید ما تماماً تصنعی بوده و عمدهٔ کارخانه‌ها تعطیل شده‌اند. وضع در تمام دنیا نیز به همین منوال است. مواد خام برای کارخانه‌های پنبه‌ریسی روسیه باید از مصر، آمریکا و یا از نزدیک‌ترین منطقه یعنی ترکستان حمل شوند و زمانی که دسته‌های ضدانقلاب در آن‌جا جولان می‌دهند، زمانی که سربازان انگلیسی عشق آباد و کراسنودسک را در تصرف خود دارند، وقتی از مصر یا از آمریکا، در اثر ویرانی و نبود زغال سنگ راه آهن بار نمی‌آورد، چگونه می‌توان حمل و نقل را از سر گرفت.

کارگر حتی اگر نتواند کار کند باید نجات داده شود. اگر در این چند سال چنین کنیم، کشور، جامعه و سوسیالیسم را نجات خواهیم داد. اگر او را نجات ندهیم، به بردگی مزدی باز خواهیم گشت. مسئله سوسیالیسم چنین است، زیرا نه از تخیل یک احمق پاسیفیست که خود را سوسیال دموکرات می نامد، بلکه از ستیز طبقاتی حاد و خشونت آمیز عینی حاصل می شود. این یک واقعیت است. برای حفظ موجودیت کارگر باید همه چیز را فدا کرد. اما وقتی به ما می گویند ما حامی برابری دموکراسی کارگری هستیم، در حالی که کمونیست های شما حتی اجازه برابری کارگران و دهقانان را نمی دهند، ما پاسخ می دهیم که دهقانان از جنبه زحمتکش بودن با کارگران برابر هستند؛ اما دلال شکم باره غلات با زحمتکش گرسنه برابر نیست. دقیقاً به همین دلیل است که در قانون اساسی ما ذکر شده که کارگر و دهقان نابرابر هستند.

می گوید آن ها باید برابر باشند؟ بگذارید آن ها را مقایسه کنیم. شصت دهقان و ده کارگر را در نظر بگیرید. شصت دهقان، غله مازاد دارند. آن ها ژنده پوشند؛ اما غلات دارند. در مقابل، ده کارگر پس از جنگ امپریالیستی، ژنده پوش، درمانده، بدون نان، سوخت و مواد خام هستند. کارخانه ها تعطیل اند. از نظر شما این ها برابرند؟ این شصت دهقان حق تصمیم گیری داشته باشند و آن ده کارگر باید از آنان اطاعت کنند؟

اصول عظیم برابری، وحدت دموکراسی کارگری و تصمیم اکثریت! این چیزی است که آن ها به ما می گویند. ما پاسخ می دهیم: «شما بذله گویی بیش نیستید چرا که عبارات دلنشینی می گوئید و قحطی را در پس پشت آن ها پنهان می کنید.» ما از شما سوال می کنیم. آیا کارگران گرسنه در کشور ویران شده ای که در آن کارخانه ها بسته شده اند، باید از تصمیم اکثریت دهقانانی که حتی حاضر به دست کشیدن از مازاد غلات خود

نیستند، اطاعت کنند؟ آیا کارگران حق دارند مازاد غلات را، اگر جز آن راهی نباشد، به اجبار تصاحب کنند؟ به جای پیچ و تاب دادن بحث، پاسخی صریح بدهید!

در هر کشوری که صنایع ویران شده‌اند، تا چند سال وضع به همین منوال خواهد بود؛ زیرا وقتی کارخانه‌ها تخریب می‌شوند یا معادن زیر آب می‌روند، داغان کردن واگن‌ها و لکوموتیوها، کار آسانی است - چرا که هر احمقی قادر به انجام آن است. چه افسر آلمانی باشد یا فرانسوی، اگر وسایل خوبی برای انفجار، بمباران و غیره در اختیار داشته باشد، قادر به تخریب است؛ اما بازسازی آن‌ها کار بسیار دشواری است که سال‌ها طول می‌کشد.

دهقانان طبقه خاصی هستند. آن زحمتکشان، دشمنان استثمار سرمایه‌دارانه هستند؛ اما در عین حال مالک هستند. برای قرن‌ها دهقان با این عقیده تربیت شده است که غله مال اوست و او آزاد است آن را بفروشد. دهقان فکر می‌کند «این حق من است، حاصل عرق جبین من است.» دگرگونی یک‌باره شخصیت او غیر ممکن است. هرکس که گمان می‌کند گذار به سوسیالیسم مانند آن است که یک نفر دیگری را متقاعد کرده و دیگری شخص سومی را متقاعد کند، یا کودک است یا یک ریاکار سیاسی تربیون دار، که البته اکثریت به دسته دوم تعلق دارند. واقعیت این است که دهقان به تجارت آزاد غلات خو گرفته است. هنگامی که ما نهادهای سرمایه‌داری را واژگون ساختیم، به نظر می‌رسید که هنوز نیرویی وجود دارد که توسط آن نظم سرمایه‌دارانه حفظ می‌شود، یعنی نیروی عادات. هر چه با قاطعیت تمام نهادهایی که سرمایه‌داری را حفظ می‌کردند در هم می‌کوبیدیم، نیرویی دیگری که سرمایه‌داری را حفظ می‌کند، آشکارا برجسته‌تر می‌شد؛ [و آن چیزی نیست جز -م] نیروی عادات.

می‌توان مؤسسات «بورژوازی» را یک‌باره از بین برد؛ اما عادات را هرگز نمی‌توان به یک‌باره از میان برداشت. وقتی همه زمین‌ها را به دهقانان واگذار کرده و او را از سلطه مَلّاک آزاد کردیم، زمانی که همه چیزهایی را که وبال گردن او بود کنار زدیم، او همچنان «آزادی» را فروش آزاد غلات و انقیاد را تعهد به واگذاری مازاد غلات به قیمت ثابت می‌دادند. دهقان فریاد بر می‌آورد: «منظور از این کارها چیست و یعنی چه که باید «واگذار» کرد!» به‌ویژه هنگامی که کل تشکیلات «اداری»، به‌علت حمایت روشنفکر بورژوا از **سوخاروکا** (بزرگترین بازار سیاه و احتکار مسکو) از بد هم بدتر است.

مؤسسات باید متشکل از افرادی باشند که به دنبال تعلیم و تعلم و در بهترین حالت، اگر وظیفه‌شناس و فداکار باشند، سال‌ها در این راه کوشش کنند؛ در حالی که تشکیلات تا آن زمان نامناسب باقی مانده و گاه انواع شیادهای کمونیست‌نما را در پس پشت خود پنهان می‌کند. این خطر هر حزب حاکم، هر پرولتاریای پیروزمند را تهدید می‌کند، زیرا نمی‌توان یک‌باره مقاومت بورژوازی را در هم شکست یا یک تشکیلات کاملی را راه‌اندازی کرد. ما به خوبی می‌دانیم که تشکیلات **کومپرد** (تشکیلات گردآوری و جیره‌بندی مواد غذایی) هنوز معیوب است و مشکل دارد. اخیراً بررسی‌های آماری در مورد نحوه تغذیه کارگران در استان‌های غیرکشاورزی انجام شده است. به نظر می‌رسد که آن‌ها نیمی از تمام محصولات مورد نیاز خود را به‌وسیله **کومپرد** و نیمی دیگر را از دلالان تهیه می‌کنند. برای اولی یک‌دهم از درآمد خود، برای دومی نُه‌دهم از درآمد خود را صرف تهیه غذا می‌کنند. نیمی از مواد غذایی را **کومپرد** جمع‌آوری و در دسترس می‌گذارد. که البته اگرچه به خوبی جمع‌آوری نشده است؛ اما به صورتی سوسیالیستی و نه سرمایه‌دارانه، یعنی با غلبه بر دلالان و نه معامله با آن‌ها، با قربانی کردن همه منافع موجود از جمله «برابری به صورت عام»، که آقایان منشویک، اس‌آر و شرکا به نمایندگی

از منافع کارگران گرسنه بر سر نیزه زده‌اند، جمع‌آوری می‌شد. آقایان، شما به مساوات‌طلبی خود بچسبید و ما به کارگران گرسنه‌ای که از قحطی نجات داده‌ایم. هر چقدر هم که منشویک‌ها ما را به خاطر نقض «برابری» سرزنش کنند، واقعیت این است که ما نیمی از کار تدارکات را در شرایط سخت و ناشناخته و پیچیده حل کرده‌ایم و ما می‌گوییم که اگر شصت دهقان غله مازاد داشته باشند در حالی که ده کارگر از گرسنگی می‌میرند، دیگر لازم نیست در مورد «برابری» به‌طور عام یا از «برابری زحمتکشان» صحبت کنیم، بلکه فقط از تعهد مسلم شصت دهقان صحبت کنیم که به تصمیم ده کارگر تسلیم شوند و مازاد غله خود را هر چند فقط به‌عنوان قرض به آن‌ها دهند. کلیت اقتصاد سیاسی، اگر کسی ذره‌ای آن را درک کرده باشد، تمام تاریخ انقلاب، تمام تاریخ توسعه سیاسی در سراسر قرن نوزدهم، به ما می‌آموزد که دهقان یا از کارگر یا از بورژوا پیروی می‌کند. او نمی‌تواند به شکل دیگری عمل کند. البته، از نظر یک دموکرات چنین چیزی غلط است - گمان می‌کند که من از روی بدخواهی مارکسیستی به دهقان افترا می‌زنم. دهقانان اکثریت هستند، زحمتکش هستند؛ اما نمی‌توانند راه خود را انتخاب کنند! چرا؟

به چنین شهروندانی می‌گویم که اگر نمی‌دانید چرا، ارکان اقتصاد سیاسی مارکس، توضیحات کائوتسکی درباره مارکس را بخوانید. تحولات هر یک از انقلاب‌های بزرگ قرن هجدهم و نوزدهم، تاریخ سیاسی هر کشور را در نظر بگیرید. بدین ترتیب موضوع را درک خواهید کرد. ساختار اقتصادی جامعه سرمایه‌داری به‌گونه‌ای است که نیروهای حاکم در آن فقط می‌توانند سرمایه، یا پرولتاریایی باشد که آن را سرنگون می‌کند. هیچ نیروی دیگری در ساختار اقتصادی این جامعه وجود ندارد. دهقان نیمی زحمتکش، نیمی سوداگر است. دهقان زحمتکش است زیرا نان خود را با زحمت خویش به دست

می‌آورد و مورد استثمار زمین‌داران، سرمایه‌داران و دیگران قرار می‌گیرد. دهقان دلال است زیرا غله می‌فروشد، چنین کالای ضروری‌ای که اگر نباشد ارزشش را دارد تا تمام دارایی خود را برای تهیه آن فروخت. گرسنگی شوخی نیست: مردم برای نان هزاران روبل، حتی هر چه که دارند را می‌دهند. دهقان در این امر مقصر نیست؛ اما شرایط اقتصادی او به‌گونه‌ای است که در اقتصاد کالایی زندگی می‌کند، صدها سال است که چنین زندگی کرده و عادت کرده است که غلات خود را با پول معاوضه کند. شما نمی‌توانید چنین عاداتی یا پول را یک‌باره از بین ببرید. برای از بین بردن آن، باید سازماندهی توزیع محصولات را چنان تنظیم کنید که نیاز صدها میلیون نفر را رفع کند، امری که سال‌ها طول می‌کشد؛ اما تا زمانی که اقتصاد کالایی پابرجاست، تا زمانی که کارگران گرسنه در کنار دهقانان سیرابی هستند که مازاد غلات خود را پنهان می‌کنند، تا زمانی که تضاد منافع مشخصی بین کارگران و دهقانان وجود خواهد داشت و هرکسی که از این تضاد حاصل از زندگی واقعی را درک نکند با عباراتی درباره «آزادی»، «برابری» و «دموکراسی کارگری» آن را لاپوشانی کند، در بهترین حالت یک بیهوده‌گو و در بدترین حالت مدافع ریاکار سرمایه‌داری است. اگر سرمایه‌داری انقلاب را شکست دهد، با استفاده از جنبه منفی دهقانان، با فریب‌دادن آن‌ها و جلب آن‌ها از طریق وعده بازگشت به آزادی تجارت، چنین خواهد کرد. منشویک‌ها و اس‌آرها در واقع در کنار سرمایه‌داری و علیه سوسیالیسم ایستاده‌اند. برنامه اقتصادی کلچاک، دنیکین و همه گاردهای سفید روسیه آزادی تجارت است. آن‌ها این را درک می‌کنند و مقصر نیستند که شهروند «شر» این چیزها را نمی‌فهمد. نادانی یک عده، در واقعیت‌های زندگی اقتصادی تغییری ایجاد نمی‌کند. شعار بورژوازی، تجارت آزاد است. آن‌ها سعی می‌کنند دهقانان را فریب دهند و می‌گویند: «آیا بهتر نیست که مانند قدیم فروش غلات آزادانه و اختیاری باشد؟ چه

چیزی عادلانه تر و دلپذیرتر از سبک زندگی قدیمی؟» یک کلچاکی هوشیار، این گونه صحبت می‌کند و از منظر منافع سرمایه حق با آن‌هاست. برای احیای قدرت سرمایه در روسیه، باید زمان را صرف آداب و سنن، تعصبات دهقانان و عادت قدیمی تجارت آزاد کرد و لازم است که مقاومت کارگران را با زور در هم شکست. راه حل دیگری وجود ندارد.

دیدگاه کلچاکی‌ها از نقطه نظر سرمایه صحیح است، آن‌ها در برنامه اقتصادی و سیاسی خود درک کاملی از راهبرد دارند، آن‌ها نقطه شروع و پایان کار خود را می‌دانند، آن‌ها ارتباط بین تجارت آزاد دهقانی و قلع و قمع خشونت‌آمیز کارگران را درک می‌کنند، درحالی که شهروند «شر» نمی‌فهمد. برنامه تجارت آزاد غلات، مبنای اقتصادی کلچاکی‌ها است و همچون فنلاند قتل و عام ده‌ها هزار کارگر ابزار لازم برای اجرای این برنامه است، زیرا کارگران پیروزی‌های به‌دست آمده را تسلیم نخواهند کرد. چنین ارتباطی ناگسستگی است؛ اما افرادی که مطلقاً هیچ درکی از علم اقتصاد و سیاست ندارند، کسانی که با هراس تنگ‌نظرانه خویش اساس سوسیالیسم را فراموش کرده‌اند، یعنی آقایان منشویک و اس‌آر، اینان بانگ بر می‌آورند که شما اصل برابری در «دموکراسی کارگری» را از بین برده‌اید و قانون اساسی شما «ناعادلانه» است. سعی می‌کنند با نذب و زاری خود کاری کنند که ما ارتباط عبارات «آزادی» و «برابری» را فراموش کنیم.

«صدای چند دهقان تنها به اندازه صدای یک کارگر اهمیت دارد. آیا این بی‌عدالتی نیست؟» نه، این لازمه عصری است که در آن سرمایه می‌باید سرنگون شود. من می‌دانم که ریشه تصورات شما از عدالت در کجاست. شما این تصورات را از عصر سرمایه داری کهنه به عاریت گرفته‌اید. صاحب کالا، برابری او، آزادی او، این‌ها انگاره شما از عدالت است. این بقایای تعصبات خرده‌بورژوازی، «عدالت» شما، «برابری» شما، «دموکراسی

کارگری» شماسست؛ اما نزد ما عدالت تابع منافع سرنگونی سرمایه است. سرنگونی سرمایه تنها به وسیله وحدت پرولتاریا در مبارزه ممکن است.

آیا می‌توان بلافاصله و به‌صورت قاطعانه ده‌ها میلیون دهقان را علیه سرمایه، علیه تجارت آزاد متحد کرد؟ به دلیل شرایط اقتصادی این کار را نمی‌توان انجام داد، اگرچه دهقانان حتی ممکن است متمدن‌تر و آزادتر باشند؛ انجام این کار غیرممکن است، زیرا برای انجام آن شرایط اقتصادی دیگری لازم است و به سال‌ها تدارک نیاز است و چه کسی چنین کار تدارکاتی را به سرانجام خواهد رساند؟ یا پرولتاریا یا بورژوازی.

دهقان به دلیل موقعیت اقتصادی خود در جامعه بورژوایی، ناگزیر در جایگاهی قرار می‌گیرد که از کارگر یا بورژوازی پیروی خواهد کرد. راه میانه‌ای وجود ندارد. او ممکن است تردید کند، سردرگم شود، ایده‌های خارق‌العاده‌ای را مطرح کند، ممکن است سرزنش کند، نفرین کند و نمایندگان «کوته فکر» پرولتاریا و بورژوازی را لعنت کند، زیرا که آن‌ها نماینده اقلیت هستند. او ممکن است در مورد اکثریت، خصلت عام دموکراسی کارگری، در مورد دموکراسی ناب فریاد برآورد و آسمان ریسمان بافی کند؛ اما هیچ کدام این واقعیت را پنهان نخواهند کرد که اگر دهقان از کارگر پیروی نکنند، پس از بورژوازی پیروی خواهد کرد. راه میانه‌ای وجود ندارد و نمی‌تواند باشد. آن دسته از افرادی که در این حادثه تاریخی، زمانی که کارگران گرسنگی می‌کشند و صنایع در بن بست و ویرانی‌اند، به کارگران کمک نمی‌کنند تا غله را به قیمتی عادلانه و نه به قیمتی «مفت»، سرمایه‌دارانه و یا به قیمتی سوداگرانه به دست آورند؛ چنین افرادی برنامه کلچاکیان را برآورده می‌کنند. هر چه قدر هم که شخصاً آن را انکار کنند و متقاعد شده باشند که صادقانه برنامه خود را اجرا می‌کنند.

اکنون به صورت مختصر در مورد آخرین سوال یعنی مسئله پیروزی یا شکست انقلاب صحبت می‌کنم. کائوتسکی که من از او به‌عنوان نماینده اصلی سوسیالیسم کهنه و پوسیده نام بردم، وظایف دیکتاتوری پرولتاریا را درک نکرده است. او ما را مورد سرزنش قرار داده است که تصمیم اکثریت، تصمیمی است که در آن یک راه حل مسالمت‌آمیز تضمین می‌شد و تصمیم از طریق دیکتاتوری، تصمیم‌گیری با ابزار نظامی است. یعنی اگر از طرق نظامی پیروز نشوید، شکست خواهید خورد و نابود خواهید شد؛ زیرا جنگ داخلی اسیر نمی‌گیرد، تنها نابود می‌کند. این‌گونه بود که کائوتسکی هراسان ما را «ترساند». این کاملاً درست است. این یک واقعیت است. ما صحت این اظهارات را تأیید می‌کنیم. در این جا چیزی برای بحث وجود ندارد. جنگ داخلی از هر جنگی جدی‌تر و خشن‌تر است. در تاریخ، که از جنگ‌های داخلی روم باستان شروع می‌شد، همواره این‌گونه بوده است؛ زیرا جنگ‌های بین‌المللی همیشه به معاملات بین طبقات مالک ختم می‌شد و تنها در جنگ‌های داخلی است که طبقه ستم‌دیده انرژی خود را صرف نابودی کامل طبقه ستمگر و از بین بردن شرایط اقتصادی موجودیت آن طبقه می‌کند. از شما می‌پرسم، «انقلابیونی» که از شروع انقلاب به این دلیل که ممکن است شکست بخورد می‌ترسند چه ارزشی دارند؟ انقلاب‌هایی که خطر شکست را نداشته باشند هرگز وجود نداشته، ندارند و نخواهند داشت. انقلاب مبارزه سهمگین طبقاتی است که به حادثه‌ترین نقطه خود رسیده. مبارزه طبقاتی اجتناب‌ناپذیر است. یا باید از انقلاب به‌طور کامل دست شسته، یا باید بدانید که مبارزه علیه طبقات مالک سهمناک‌ترین انقلاب‌ها خواهد بود. با توجه به این موضوع، بین سوسیالیست‌های مسلح به آگاهی طبقاتی تفاوتی در دیدگاه‌ها وجود نداشته است. وقتی تمام مجهولات

نوشته‌های کائوتسکی مرتد را مرور می‌کردم، یک سال پیش، در سپتامبر سال گذشته، نوشتم که حتی اگر یک روز امپریالیست‌ها قدرت بلشویک‌ها را سرنگون کنند، ما یک لحظه هم پشیمان نخواهیم شد. حتی یک کارگر که به آگاهی طبقاتی رسیده باشد از میان کسانی که منافع توده‌های زحمتکش را نمایندگی می‌کنند، از این امر پشیمان نخواهد شد و در این‌که انقلاب ما در هر صورت پیروز شده است تردیدی به دل راه نخواهد داد. زیرا انقلابی پیروز است که طبقه‌ای پیشرو آن را پیش برده و ضربه‌های جدی بر بدنه استعمار وارد سازد. در این شرایط، حتی اگر انقلاب‌ها با شکست روبه‌رو شوند، در واقعیت امر پیروزمند هستند. این ممکن است صرفاً بازی با کلمات به نظر برسد؛ اما برای اثبات این موضوع یک واقعیت ملموس تاریخی را نمونه می‌آورم.

انقلاب کبیر فرانسه را در نظر بگیرید. بیهوده به آن کبیر نمی‌گویند. برای طبقه‌ای که در خدمت آن بود، یعنی بورژوازی، تأثیر این انقلاب بر تمام قرن نوزدهم، قرن‌ی که تمدن و فرهنگ را به تمامی بشریت بخشید، نقش بسته است. این انقلاب سراسر جهان را به پیشبرد و تا حدودی، به تکمیل آن‌چه که توسط انقلابیون بزرگ بورژوازیِ فرانسوی خلق شده بود، خدمت کرد. اگرچه آنان از این امر آگاه نبودند و با عبارات آزادی، برابری و برادری آن را مستور داشتند.

انقلاب ما برای طبقه خود، برای طبقه‌ای که به آن خدمت می‌کنیم، برای پرولتاریا، در یک سال و نیم دستاوردهای بیشتر و غیرقابل مقایسه‌ای نسبت به انقلابیون بزرگ فرانسه داشته است. آن‌ها تنها دو سال مقاومت کردند و سرانجام در زیر ضربات ارتجاع متحد اروپا و دسته‌جات بین‌المللی مضمحل شدند و سلطنت مشرعی و قانونی در فرانسه بازگردانده شد؛ رومانوف‌های آن روزگار، زمین‌داران را بازگرداندند و برای نسل‌های

متوالی هر جنبش انقلابی را در فرانسه سرکوب کردند؛ اما با این وجود، انقلاب کبیر فرانسه پیروز شد.

هر کس که استنباط آگاهانه‌ای نسبت به تاریخ داشته باشد، خواهد گفت که انقلاب فرانسه، اگرچه شکست خورد، اما در واقعیت امر پیروز شد، زیرا در سراسر جهان شالوده‌دموکراسی بورژوازی و آزادی بورژوازی را به‌صورت غیر قابل بازگشتی فراهم ساخت.

انقلاب ما در این یک سال و نیم به پرولتاریا، به طبقه‌ای که ما در خدمت آن هستیم، برای اهدافی که ما برای آن کار می‌کنیم، برای سرنگونی حاکمیت سرمایه، بی‌اندازه بیشتر از آن‌چه انقلاب فرانسه برای طبقه‌اش مهیا کرد، فراهم ساخته است و از این رو می‌گوییم که اگر چه باید انتظار بدترین‌ها را داشته باشیم، یعنی اگر فردا روزی یک کلچاک خوش‌شانس یا دیگری به معنای واقعی کلمه از شر تک‌تک بلشویک‌ها خلاص شود، انقلاب همچنان شکست‌ناپذیر خواهد بود و به عنوان شاهدهی بر سخنان خود می‌توان اشاره کرد که سازمان دولتی جدید که توسط این انقلاب به وجود آمده، بر طبقه کارگر سراسر جهان چیرگی معنوی یافته و از حمایت آن برخوردار است. انقلابیون کبیر بورژوازی فرانسه در مبارزه تنها به مثابه انسان‌هایی منفرد جان خود را از دست دادند؛ آن‌ها در کشورهای دیگر هیچ حمایتی نداشتند.

همه کشورهای اروپایی و مهم‌تر از همه انگلیس پیشرفته علیه ما مسلح شدند. انقلاب ما اکنون پس از گذشت تنها یک سال و نیم از حکومت بلشویکی، باعث شده است که سازمان دولتی جدیدی که ایجاد کرده، یعنی سازمان شوروی، برای تمامی کارگران سراسر جهان قابل درک، آشنا و محبوب شده و آن را از آن خود بدانند. من به شما نشان دادم که دیکتاتوری پرولتاریا اجتناب‌ناپذیر بوده و برای گذار از سرمایه‌داری بدون شک لازم و ضروری است. دیکتاتوری تنها به معنای خشونت نیست، اگرچه بدون اعمال

خشونت ممکن نیست؛ بلکه همچنین به معنای آن چنان سازماندهی کارگری است که عالی تر از تشکیلات قبلی باشد. به همین دلیل است که در خوشامدگویی مختصر خود در آغاز کنگره بر این وظیفه اساسی، ابتدایی و ساده تشکیلاتی تأکید کردم و به همین دلیل با خصومت بی‌رحمانه‌ای نسبت به انواع ابداعات روشنفکرانه، انواع «فرهنگ‌های پرولتری»، رفتار می‌کنم.

در مقابل این ابداعات من الفبای تشکیلات و سازماندهی را پیش می‌کشم. نان و زغال سنگ یعنی هر پود زغال، هر پود نان را با دقت و ذره بینی توزیع کنید؛ این رسالت انضباط پرولتری است. چنین انضباطی مانند انضباط اربابی مبتنی بر چماق، یا مانند سرمایه‌داری بر گرسنگی استوار نیست، بلکه انضباطی رفیقانه است، انضباط اتحادیه‌های کارگری. اگر این وظیفه ابتدایی و ساده تشکیلاتی را حل کنید ما پیروز خواهیم شد. زیرا در آن صورت دهقانی که اکنون بین کارگر و سرمایه دار مردد است، کاملاً از ما پیروی خواهد کرد؛ اما هنوز نمی‌داند از افرادی که به آن‌ها اعتمادی ندارد پیروی کند یا نه، اما نمی‌تواند این را انکار کند که این افراد فرامین زحمتکشان را که عادلانه است اجرا می‌کنند، که زیر سایه آن هیچ استثمار و وجود نخواهد داشت. تجارت «آزاد» غلات جرم دولتی تلقی خواهد شد؛ یا آن‌که از کسانی که وعده گذشته و تجارت آزاد غلات را می‌دهند پیروی کند، که ظاهراً این وعده به معنای آزادی کار است. اگر دهقانان ببینند که پرولتاریا قدرت دولتی خود را به گونه‌ای می‌سازد که نظم را حاکم می‌کند، دهقان آن را مطالبه می‌کند و در این مورد حق دارد. اگرچه به میزان قابل توجهی سردرگم و مرتجع است و به میزان زیادی تعصب در ارتباط با این میل به نظم دارد؛ اما سرانجام بعد از تردید فراوان کارگر را دنبال خواهد کرد. دهقان نمی‌تواند به سادگی و به یک‌باره از جامعه قدیم دل بکند و جامعه جدید را بپذیرد. او می‌داند که جامعه کهنه به

بهای تباهی زحمتکشان، به بهای بردگی آن‌ها، «فرمان و نظم» را حاکم می‌کرد. او نمی‌داند که آیا پرولتاریا نظم را حاکم خواهند کرد یا نه. غیرممکن است که از این ستم‌دیده، نادان، مشتت چیز بیشتری مطالبه کنیم. او هیچ حرفی، هیچ برنامه‌ای را باور نخواهد کرد و حق دارد به کلمات اعتقاد نداشته باشد، زیرا در غیر این صورت هیچ برون‌رفتی به سبب فریبکاری وجود نخواهد داشت. او فقط به عمل، به تجربه عملی ایمان دارد. به او ثابت کنید که شما، پرولتاریای متحد، قدرت دولتی پرولتاری، دیکتاتوری پرولتاریا، می‌دانید که چگونه هر پود غله و زغال سنگ را به گونه‌ای توزیع می‌کنید که هر ذره از آن را حفظ کرده و حتی موفق شوید که مازاد آن را مدیریت کنید. نشان دهید که هر پود غلات و زغال سنگ به صورت سوداگرانه به فروش نمی‌رود و به جیب قهرمانان **سوخاروکا** (بازار سیاه) نمی‌رود، بلکه در جهت توزیع عادلانه، برای تأمین کارگران گرسنه و برای حفظ آن‌ها استفاده می‌شود، حتی در مواقعی که فعالیت آسیاب‌ها و کارخانه‌ها متوقف شده است. این وظیفه اصلی فرهنگ پرولتاریایی، تشکیلات پرولتری است که اثبات آن ضروری است.

خشونت را می‌توان بدون هیچ‌گونه مبنای اقتصادی‌ای اعمال کرد؛ اما چنین خشونتی در تاریخ محکوم به شکست است. با این حال خشونتی که بر طبقه پیشرو، بر اصول عالی نظام، نظم و سازماندهی سوسیالیستی استوار است، حتی اگر موقتاً با شکست مواجه شود، شکست ناپذیر خواهد بود. اگر تشکیلات پرولتری به دهقانان نشان دهد که نظم، توزیع کار و غله، مراقبت از هر ذره غله و زغال سنگ به درستی اعمال می‌شد، که ما به عنوان کارگران، با نظم و انضباط رفیقانه و همیارانه خود قادر به انجام رساندن آن هستیم، این که ما با خشونت فقط برای حفظ منافع کار می‌جنگیم، غله را از محتکران و نه از زحمتکشان ضبط می‌کنیم، این که با دهقان میانه‌حال، با دهقان زحمتکش، وارد توافق

می‌شویم و حاضریم هر آنچه را که در حال حاضر می‌توانیم به او بدهیم. اگر دهقان این‌ها را ببیند، اتحاد او با طبقه کارگر، اتحاد او با پرولتاریا، یعنی راهی که ما در پیش گرفته ایم، ناگسستی خواهد بود.

من از موضوع کمی منحرف شدم، برای همین به اصل مطلب باز می‌گردم. در تمام کشورها اکنون دیگر عباراتی چون «بلشویسم» و «شوروی» مانند کلمه «بوکسور» (اشاره به قیام بوکسورها در چین) هولناک و اهریمنی محسوب نمی‌شوند. عبارات «بلشویسم» و «شوروی» اکنون در تمامی زبان‌های دنیا محبوب شده است. کارگران دارای آگاه طبقاتی می‌بینند که بورژوازی هر کشوری در روزنامه‌هایش هر روز در میلیون‌ها نسخه به قدرت شوروی تهمت و افترا می‌بندد - کارگران از این افتراها درس می‌گیرند. اخیراً چند روزنامه آمریکایی را خوانده‌ام. به سخنرانی یک روحانی آمریکایی برخورددم که می‌گفت بلشویک‌ها مفسدینی هستند که زنان را اشتراکی می‌کنند، آن‌ها راهزن و متجاوز هستند و پاسخ سوسیالیست‌های آمریکایی به آن را نیز خواندم.

آن‌ها قانون اساسی جمهوری شوروی روسیه، این «دیکتاتوری» که «برابری دموکراسی کارگری» را اعطا نمی‌کند، به صورت بروشور به قیمت پنج سنت توزیع می‌کنند. آن‌ها تنها با استناد به یک بند از قانون اساسی این «غاصبان»، «دزدان»، «ناقضین» که وحدت دموکراسی کارگری را از بین می‌برند، پاسخ‌شان را می‌دهند.

ضمناً، وقتی از برشکوفسکایا^۳ استقبال شد، مهم‌ترین روزنامه سرمایه‌داری در نیویورک در روز ورود برشکوفسکایا تیتراژ «خوش آمدی، مادر بزرگ!» را با حروف درشت چاپ کرد.

^۳ برشکوفسکایا، به اصطلاح «مادر بزرگ انقلاب»، یکی از رهبران حزب سوسیالیست انقلابی بود که به ضد انقلاب منتقل شد.

سوسیالیست‌های آمریکایی این موضوع را تجدید چاپ کردند و گفتند: «کارگران آمریکا! او برای دموکراسی سیاسی آمده است! آیا از این که سرمایه‌داران او را ستایش می‌کنند متعجب نمی‌شوید؟ او حامی دموکراسی سیاسی است. چرا او را می‌ستایند؟ زیرا او مخالف قانون اساسی شوروی است.» سوسیالیست‌های آمریکایی می‌گویند: «این هم از این، این هم بندی از قانون اساسی غاصبان». آن‌ها همیشه همان بند را نقل می‌کنند که اعلام می‌کند «کسی که کار دیگری را استثمار می‌کند نمی‌تواند رأی دهد و حق انتخاب شدن ندارد.» این بند از قانون اساسی ما در سراسر جهان متجلی شده است. قدرت شوروی دقیقاً به این دلیل که آشکارا اعلام کرده که همه چیز تابع دیکتاتوری پرولتاریا، این نوع جدید از سازمان دولتی بوده، همدردی کارگران کل جهان را جلب کرده است.

این تشکیلات نوین دولتی با مشقت فراوان متولد شد، زیرا شکست دادن بی‌نظمی و سستی خرده‌بورژوازی سخت‌ترین کارها است و اگرچه میلیون‌ها بار دشوارتر از غلبه بر مالک یا سرمایه‌دار ستمگر است؛ اما ایجاد چنین تشکیلات نوین عاری از استثمار، میلیون‌ها بار ثمربخش‌تر است. زمانی که تشکیلات پرولتری این وظیفه را حل کند، سرانجام سوسیالیسم پیروز خواهد شد.

تمام فعالیت آموزش مضاعف و مدارس باید به این امر اختصاص داده شوند. به‌رغم شرایط غیرعادی و دشوار و به‌رغم این واقعیت که نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان در کشوری با چنین سطح تمدن پایینی در حال وقوع است، اما قدرت شوروی توسط کارگران جهان به رسمیت شناخته شده و حمایت آنان را به دست آورده است.

واژه‌های «دیکتاتوری پرولتاریا» عباراتی لاتین هستند و «در گذشته» هر فرد زحمتکشی که آن را می‌شنید معنای آن‌ها را نمی‌فهمید و نمی‌دانست که چه‌گونه چنین چیزی در

زندگی عملی قابل اجراست. اکنون این کلمات از لاتین به زبان‌های رایج مدرن راه یافته‌اند و نشان داده‌ایم که دیکتاتوری پرولتاریا قدرت شوروی است. چنین قدرتی زمانی که کارگران خود را سازماندهی می‌کنند و می‌گویند: «سازمان ما ورای تمام تشکیلات «سابق» است. هیچ استثمارگر و مفت‌خوری حق مشارکت در این تشکیلات را ندارد. این سازمان تماماً معطوف به یک هدف است و آن سرنگونی سرمایه‌داری است. شما ما را با هیچ شعار دروغین، با فتنش «آزادی» و «برابری» فریب نخواهید داد. ما نه آزادی، نه برابری و نه دموکراسی کارگری را اگر مغایر با منافع رهایی کارگر از ظلم سرمایه باشد به رسمیت نمی‌شناسی». ما این را در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی وارد، و قبلاً همدردی کارگران سراسر جهان را نسبت به خود جلب کرده‌ایم. آن‌ها می‌دانند که هر چقدر هم که زایش نظم جدید دشوار باشد، هر آزمون سخت و حتی شکستی که ممکن است هر جمهوری مستقل شوروی با آن روبه‌رو شود، هیچ نیرویی در جهان قادر نخواهد بود بشریت را به عقب براند. [تشویق پرشور].

یک سال پیش، در سپتامبر سال گذشته، نوشتیم که حتی اگر یک روز امپریالیست‌ها قدرت بلشویک‌ها را سرنگون کنند، ما یک لحظه هم پشیمان نخواهیم بود. حتی یک کارگر که به آگاهی طبقاتی رسیده باشد از میان کسانی که منافع توده‌های زحمتکش را نمایندگی می‌کنند، از این امر پشیمان نخواهد بود و در این که انقلاب ما در هر صورت پیروز شده است تردیدی به دل راه نخواهد داد. زیرا انقلابی پیروز است که طبقه‌ای پیشرو آن را پیش برده و ضربه‌های جدی بر بدنهٔ استثمار وارد سازد. در این شرایط، حتی اگر انقلاب‌ها با شکست روبه رو شوند، در واقعیت امر پیروزمند هستند.